



The Problematic of Iranian Diaspora Identity in the Southern Margin of the Persian Gulf: A Case Study of the Larestani Diaspora

Ahmad Naderi ¹ | Seyyed Mohammad Hasan Mousavi ²

1. Associate Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author), E-mail:

anaderi@ut.ac.ir

2. Ph.D. in Anthropology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: mh.mousavi88@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2025-08-22

Received in revised form:
2025-11-15

Accepted: 2025-11-20

Published online: 2025-11-25

Keywords:

Diaspora, Identity, Laristan,
Migration, Persian Gulf coast

ABSTRACT

Purpose- This study explores the question of identity within the Iranian diaspora residing along the southern coast of the Persian Gulf, focusing specifically on the Larestani community. As one of the oldest and most extensive Iranian migrant groups in the region, the Larestani diaspora provides a significant case for understanding the complex interplay between migration, cultural continuity, and identity reconstruction. The research investigates how individual and collective identities are reshaped through continuous interaction with the host society's social, cultural, and political structures, as well as through migrants' efforts to preserve transnational ties with their homeland. Identity, in this context, is conceived as a processual, dynamic, and multidimensional phenomenon that gains meaning through historical, religious, and socio-political entanglements rather than as a fixed or static category.

Methodology- Adopting an interpretive paradigm and a qualitative ethnographic approach, the research is based on multi-sited fieldwork conducted across both Iran's Larestan region and Gulf host countries. Data were generated primarily through in-depth and narrative interviews with Iranian Larestani migrants. These interviews provided access to lived experiences and subjective accounts of belonging, difference, adaptation, and return. The study employs a combination of purposive and snowball sampling techniques to reach participants, continuing until theoretical saturation was achieved. Data were analyzed using interpretive-thematic analysis to identify underlying meanings and symbolic representations embedded within the participants' narratives.

Findings- The findings indicate that Larestani diasporic identity is constructed through an intricate network of cultural, religious, economic, and political dimensions. Key elements such as language, religion, family networks, and transnational economic exchanges between the two shores of the Persian Gulf play a decisive role in maintaining a shared sense of belonging. The research reveals that identity formation among Larestanis involves an ongoing negotiation between inherited traditions and the assimilative pressures of modern host societies. Consequently, their diasporic identity emerges as fluid, fragmented, and yet creatively adaptive—a product of continuous reinterpretation within shifting social contexts.

Conclusion- The study concludes that the Larestani diaspora exemplifies broader dynamics of Iranian migration in the Persian Gulf, where collective memory, cultural representation, and identity politics intersect. By highlighting the complexity and fluidity of diasporic identity, the research underscores the need to revisit and reconceptualize notions of identity, belonging, and representation in Iranian diaspora studies. It advocates for the application of interpretive and ethnographic approaches that attend to the subjective, intersubjective, and context-dependent dimensions of migratory experience, offering a more nuanced understanding of how Iranian migrants negotiate meaning and continuity across borders

Cite this article: Naderi, A. & Mousavi, S. M. H. (2025). The identity issue of the Iranian diaspora in the southern margins of the Persian Gulf; a case study of the Larestani diaspora. *Iranian Journal of Anthropological Research*, 15(27), 1-28. doi: [10.22059/ijar.2025.400839.459930](https://doi.org/10.22059/ijar.2025.400839.459930)



مشکله هویت دیاسپورای ایرانی در حاشیه جنوبی خلیج فارس؛ نمونه پژوهی دیاسپورای لارستانی

احمد نادری^۱ | سید محمد حسن موسوی^۲

۱. دانشیار، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)، رایانامه: anaderi@ut.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: mh.mousavi88@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

هدف: این مقاله به بررسی مسئله هویت در میان دیاسپورای ایرانی ساکن حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌پردازد و تمرکز ویژه‌ای بر جامعه لارستانی به‌عنوان یکی از کهن‌ترین و گسترده‌ترین گروه‌های مهاجر ایرانی در این منطقه دارد. دیاسپورای لارستانی با سابقه‌ای چندسده‌ای از مهاجرت، نمونه‌ای برجسته از تداوم و بازسازی فرهنگی در بسترهای اجتماعی و سیاسی گوناگون است. مسئله اصلی پژوهش، فهم چگونگی بازتعریف هویت فردی و جمعی در مواجهه با ساختارهای چندلایه جامعه میزبان و نیز بررسی راهبردهای فرهنگی مهاجران در حفظ یا بازآفرینی پیوندهایشان با جامعه مبدأ است. این مطالعه بر آن است تا نشان دهد که مفهوم هویت در میان مهاجران لارستانی نه امری ثابت و ایستا، بلکه پدیده‌ای فرایندی، چندبعدی و در حال دگرگونی است که در پیوندی پویا با زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی معنا می‌یابد.

روش شناسی: پژوهش حاضر در چارچوب پارادایم تفسیری و با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و روش مردم‌نگاری انجام شده است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های عمیق و روایتی با مهاجران ایرانی لارستانی ساکن در کشورهای جنوب خلیج فارس گردآوری شده است. این مصاحبه‌ها امکان دسترسی به روایت‌های زیسته و بازنمایی‌های ذهنی مهاجران را درباره تعلق، تفاوت، بازگشت و انطباق فراهم کرده‌اند. استفاده از مردم‌نگاری چندمیدانی، به پژوهشگر اجازه داده است تا ضمن مقایسه بسترهای مبدأ و مقصد، جریان و چرخش معنا را در میان موقعیت‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی دنبال کند. تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی تفسیر درون‌مایه‌ای انجام گرفته و هدف آن، استخراج معانی نهفته در روایت‌های شخصی و جمعی بوده است.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که هویت دیاسپورایی لارستانیان به‌صورت شبکه‌ای از لایه‌های فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی شکل گرفته است. در این میان، زبان، دین، روابط خانوادگی، و مناسبات اقتصادی میان دو سوی خلیج فارس نقشی تعیین‌کننده در بازتولید احساس تعلق و مرزبندی اجتماعی ایفا می‌کنند. هویت آنان در فرایند تعامل مستمر با جامعه میزبان، میان ارزش‌های سنتی مبدأ و فشارهای همسان‌ساز مدرن در نوسان است و از این‌رو، ماهیتی سیال، چندپاره و درعین‌حال خلاق دارد.

نتیجه‌گیری: نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که تجربه دیاسپورایی لارستانیان، بازتابی از چالش‌های گسترده‌تر مهاجرت ایرانی در سطح منطقه‌ای است؛ چالش‌هایی که میان خاطره جمعی، سیاست‌های هویتی و منطق بقا در جامعه میزبان تداوم می‌یابد. در نهایت، پژوهش حاضر بر ضرورت بازخوانی مفاهیم هویت، تعلق و بازنمایی در مطالعات دیاسپورایی ایران تأکید می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که برای فهم واقعیت‌های زیسته مهاجران ایرانی، باید از رهگذر دیدگاه‌های تفسیری و مردم‌نگارانه، به لایه‌های معنایی و بین‌ذهنی تجربه مهاجرت توجه بیشتری شود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۸/۰۸

کلیدواژه‌ها:

دیاسپورا، حاشیه خلیج فارس، مهاجرت، لارستان، هویت

استناد: نادری، احمد و موسوی، سیدمحمدحسن. (۱۴۰۴). مشکله هویت دیاسپورای ایرانی در حاشیه جنوبی خلیج فارس؛ نمونه پژوهی دیاسپورای لارستانی. پژوهش‌های

انسان‌شناسی ایران، ۱۵ (۲۷)، ۱-۲۸. Doi: [10.22059/ijar.2025.400839.459930](https://doi.org/10.22059/ijar.2025.400839.459930)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

هویت یکی از مباحث بنیادین در تحولات اجتماعی و فرهنگی است که به‌ویژه در بستر مهاجرت و دیاسپورا اهمیت مضاعف می‌یابد. از منظر انسان‌شناسی، هویت نه پدیده‌ای ایستا، بلکه فرآیندی اجتماعی، پویا و زمینه‌مند است که در پیوند با تجربه‌های فردی و جمعی، کنش‌های روزمره، و تعامل با محیط فرهنگی و اجتماعی، به‌طور مداوم بازسازی می‌شود. هویت، به مثابه پدیده‌ای سیال و چندلایه، در بستر دیاسپورا نه تنها از تقابل خود و دیگری، بلکه از درهم‌تنیدگی خاطرات جمعی، بدن‌مندی فرهنگی و زیست‌روزمره در فضاهای میان‌جایی سربرمی‌آورد.

در این زمینه، یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های مسئله دیاسپورای ایرانی، دیاسپورای لارستانی^۱ در سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس است. لارستانی‌ها، با پیشینه فرهنگی متمایز، گویش لارستانی، آداب‌ورسوم خاص، و تاریخ مهاجرتی منحصر به فرد، از دیرباز در کشورهای امارات متحده عربی، بحرین، قطر و کویت حضوری فعال داشته‌اند. اما موقعیت آنان در چهارراه هویتی خلیج فارس، جایی که مرزهای قومی، زبانی و ملی هم‌زمان سیال و محل مناقشه‌اند، مسئله هویت را به چالشی پیچیده و چندلایه بدل ساخته است. از یک سو فشار برای همسان‌سازی با جامعه میزبان و از سوی دیگر تلاش برای حفظ میراث فرهنگی و پیوندهای عاطفی با مبدأ، دیاسپورای لارستانی را در حاشیه‌ای نمادین قرار داده است؛ موقعیتی که هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی نمایان است. اعضای این دیاسپورا، میان حفظ هویت ایرانی-لارستانی و جذب در فرهنگ میزبان، در جست‌وجوی تعادلی ناپایدارند. آن‌ها در حالی که به بخشی از جامعه مقصد بدل شده‌اند، همچنان می‌کوشند پیوندهای هویتی خود را با سرزمین مادری حفظ و بازتعریف کنند. این زیست‌حاشیه‌ای، با میراثی از کوچ اقیانوسی، زبان و گویش لارستانی، و شبکه‌های خویشاوندی مبتنی بر تجارت، دیاسپورایی را پدید آورده که در جامعه عربی نه تماماً ایرانی خوانده می‌شود و نه به کلی در فرهنگ میزبان جذب شده است. این میان‌بودگی انسان‌شناختی، پرسش‌هایی بنیادین را پیش می‌کشد: چگونه بدن‌های لارستانی، در فضاهای شهری چون دوبي، دوحه، منامه یا کویت، نشانه‌های هویتی خود را بازسازی می‌کنند؟ آیین‌های زنانه، مراسم عروسی ترکیبی، یا حتی پختن قلیه‌ماهی به سبک لارستانی-خلیجی، چه روایت‌هایی از تعلقات چندگانه ارائه می‌دهند؟

زبان، آداب و رسوم، و نمادهای فرهنگی، از مهم‌ترین عناصر در بازسازی هویت این دیاسپورا هستند. اما هم‌زمان، تنش‌ها و تعامل‌های میان هویت‌های ایرانی، محلی و جهانی، موجب پدید آمدن صورت‌بندی‌هایی مرکب و چندگانه از هویت شده‌اند. هویت‌هایی در حال شدن، که در بطن خود حامل چالش‌هایی تازه‌اند. این پژوهش، با تمرکز بر دیاسپورای لارستانی در حاشیه جنوبی خلیج فارس، قصد دارد از منظر انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی، فرآیندهای بازسازی و بازتعریف هویت را در بستر مهاجرتی بررسی کند و به این پرسش پاسخ دهد که چگونه اعضای این دیاسپورا در تقاطع تعلق به مبدأ و مشارکت در جامعه میزبان، هویت خود را معنا، بازسازی و حفظ می‌کنند؛ و چه عوامل فرهنگی، اجتماعی و نمادینی در این فرایند نقش‌آفرین‌اند. این پژوهش بر تجربه زیسته و روند تحول هویتی گروهی از مهاجران ایرانی ساکن جنوب خلیج فارس، تحت عنوان «دیاسپورای ایرانی لارستانی» متمرکز است. برخلاف بسیاری از مطالعات دیاسپورا که عمدتاً بر لحظه مهاجرت، فعالیت‌های سیاسی یا رابطه دیاسپورا با کشور مبدأ تأکید دارند، این تحقیق بر بازتعریف هویت در بستر زندگی روزمره و شرایط مدرن دیاسپورایی توجه دارد. به بیان دیگر، مسئله اصلی فهم چگونگی بازتولید هویت در محیطی چندفرهنگی، متغیر و پیچیده است که فرد و گروه در آن به زیست خود ادامه می‌دهند.

^۱. لارستان، منطقه‌ای با شاخص‌های فرهنگی متمایز در جنوب استان فارس است که اکنون از نظر تقسیمات سیاسی شامل شهرستان‌های لارستان، گراش، خنج، اوز و جویم می‌شود.

چارچوب مفهومی و مرور نظری دیاسپورا و هویت فرهنگی

مفهوم هویت در این پژوهش به عنوان ساختاری ثابت و ذاتاً جوهری در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به عنوان پدیده‌ای چندلایه، سیال و همیشه در حال بازتعریف دیده می‌شود. در جامعه‌شناسی معاصر، هویت علاوه بر تجربه درونی خود، به عنوان نوعی تعلق اجتماعی و موقعیتیابی در میان گروه‌ها و ساختارهای قدرت تعریف می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۸؛ جنکینز، ۱۳۹۴؛ کستلز^۱، ۲۰۰۰). این دو وجه، یعنی تجربه فردی و تعلق اجتماعی، در تعامل مستمر هستند و هویت را به پدیده‌ای فرآیندی و زمینه‌مند تبدیل می‌کنند که در جریان کنش‌های اجتماعی و در بافتی مشخص شکل می‌گیرد و همواره در معرض تغییر و بازتولید است (جنکینز^۲، ۱۹۹۶؛ لاولر^۳، ۲۰۰۸).

گیدنز (۱۳۷۸) در تحلیل مدرنیته بر بازانندیشی هویت تأکید دارد و معتقد است که نهادهای اجتماعی در جهان مدرن به سرعت تغییر می‌کنند و افراد ناگزیرند هویت خود را به طور مداوم بازسازی کنند. از نظر او، هویت صرفاً تصویر ذهنی خود نیست، بلکه با تجربه زندگی روزمره و کنش‌های اجتماعی ارتباط تنگاتنگ دارد. وی به نقش زمان و مکان و موقعیت‌های اجتماعی خاص در ساخت هویت اشاره می‌کند و بر این باور است که افراد هویت خود را در مواجهه با محیط‌های متغیر بازآفرینی می‌کنند.

نظریه سلسله‌مراتب برجستگی هویت^۴ که توسط استرایکر (۲۰۰۰) ارائه شده است، بیان می‌کند که هویت افراد دارای جنبه‌های متعدد است و در موقعیت‌های گوناگون، یکی از این جنبه‌ها برجسته‌تر می‌شود. برای مثال، یک مهاجر در محیطی خارجی ممکن است جنبه‌های مذهبی یا قومی هویت خود را برجسته کند. این نظریه در تحلیل پیچیدگی‌های هویت دیاسپورایی در موقعیت‌های اجتماعی مختلف بسیار مفید است.

از منظر انسان‌شناسی، توجه ویژه‌ای به رابطه هویت و دیگری وجود دارد. (بارث^۵، ۱۹۶۹) نشان داده است که هویت‌های قومی نه صرفاً بر اساس حفظ فرهنگ یا سنت‌ها، بلکه از طریق مرزبندی و تمایز با گروه‌های دیگر به طور مستمر بازتولید می‌شوند. او بر اهمیت مرزهای نمادین و اجتماعی تأکید دارد که به هویت معنا می‌دهند و موجب پایداری آن می‌شوند. کوهن نیز معتقد است که این مرزها بیش از آنکه جغرافیایی باشند، تجربی، فرهنگی و ارتباطی‌اند و در دیاسپورا به دلیل تحرک و سیالیت افراد، این مرزها انعطاف‌پذیر و بازتعریف‌شونده‌اند. بنابراین، هویت دیاسپورایی به دلیل شرایط مهاجرت و زندگی در بسترهای چندفرهنگی، نوعی مرزبندی چندلایه و چندگانه می‌باید که پیوسته در حال بازتولید است. (کوهن^۶، ۲۰۰۰).

مدرنیته به عنوان گفتمانی کلان نیز بر بازانندیشی هویت و خودآگاهی تأکید دارد. هویت در این چارچوب، نه واقعیتی ثابت، بلکه فرآیندی گفتمانی است که همواره دستخوش تغییر، تعارض و مذاکره قرار دارد (هال^۷، ۲۰۰۵). هویت مدرن با پارادوکس‌های متعددی مواجه است؛ از یک سو فرصت‌های بیشتری برای بازتعریف فراهم می‌کند و از سوی دیگر با بی‌ثباتی‌های فرهنگی و بحران‌های هویتی همراه است.

1. Castels

2. Jenkins

3. Lawler

4. Salience Hierarchy

5. Barth

6. Cohen

7. Hall

کلیفورد با معرفی مفهوم مدرنیته‌های چندگانه تأکید می‌کند که مدرنیته نه یک پدیده جهانی یکنواخت، بلکه در هر زمینه تاریخی و فرهنگی به شکلی خاص تجربه می‌شود. این چندگانگی در دیاسپورا اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا دیاسپورا محل تلاقی و تلفیق فرهنگ‌ها و روایت‌های متنوع است که بازتعریف هويت را پیچیده‌تر می‌سازد (کلیفورد، ۱۹۹۴). در مطالعات فرهنگی و پساسرمایمیرمی، استوارت هال، هويت را فراتر از واقعیتی ذاتی و ثابت می‌داند و بر ابعاد گفتمانی و ساختاری آن تأکید می‌کند. او معتقد است که هويت‌ها ساخته می‌شوند و در فرآیند تغییر و چالش قرار دارند. از نظر هال، هويت پروژه‌ای سیاسی و فرهنگی است که از طریق زبان، قدرت و گفتمان شکل می‌گیرد. این رویکرد امکان فهم پویایی هويت دیاسپورایی و تعامل آن با شرایط متغیر اجتماعی-سیاسی را فراهم می‌سازد.

بنابراین، هويت دیاسپورایی ايراني لارستانی در جنوب خليج فارس نه ساختاری ایستا، بلکه پدیده‌ای چندلایه، ترکیبی و در حال تحول است. این هويت تحت تأثیر دوگانه‌های خود و دیگری، بومی و غیربومی، ايراني و محلی مداوماً بازتعریف می‌شود. تعامل میان فرهنگ‌های گوناگون، نهادهای مدرن و تجربه زیسته مهاجرت موجب تولید گفتمان‌های هویتی متنوع می‌شود که بازتولید مرزهای اجتماعی و فرهنگی را نیز شکل می‌دهد.

تجربه سکونت طولانی مدت در مقصد

بر اساس تحلیل‌های بروبیگر، سه عنصر بنیادین در مفهوم دیاسپورا وجود دارد: پراکندگی، حفظ حریم و سوگیری به سمت سرزمین مادری (بروبیگر، ۲۰۰۵). همچنین، گروسمن دیاسپورا را از منظر شش مفهوم مرتبط می‌نگرد: پراکنده شدن، منطقه خارج از سرزمین مادری، جامعه، گرایش به سرزمین مادری، فراملی‌گرایی و هويت گروهی (گروسمن، ۲۰۱۹). از این رو، دیاسپورا جامعه‌ای پویا است که در تلاش برای حفظ، بازتعریف و مذاکره بر سر هويت خود در شرایط متغیر، هم در کشور مبدأ و هم در جامعه میزبان است (بوابک و فیست، ۲۰۱۰: ۹-۱۳). این مفهوم تاریخی و در حال گسترش، پیوند میان جامعه مقصد و جامعه اصلی را شکل می‌دهد (والبک، ۲۰۰۲: ۲۲۲).

سفران شش ویژگی کلیدی جامعه مهاجران را بیان می‌کند که همگی حول محور سرزمین اصلی می‌چرخند: پراکنده شدن، حفظ خاطرات جمعی، احساس بیگانگی، باور به سرزمین اصلی به عنوان مقصد نهایی، مسئولیت حفظ سرزمین مادری، و تعریف آگاهانه هويت مبتنی بر سرزمین اصلی. این ویژگی‌ها نشان‌دهنده تمرکز بنیادین بر سرزمین مادری و فقدان آن است (سفران، ۲۰۰۴).

در این پژوهش، تجربه سکونت طولانی مدت در غربت و تأثیر آن بر وضعیت هستی‌شناختی و هویتی فرد مهاجر اهمیت ویژه‌ای دارد. فرد مهاجری که با آرزوهای بزرگ وارد جامعه‌ای متفاوت می‌شود، در مواجهه با انگاره دیگری و ناتوانی در تحقق توقعات اجتماعی خود دچار سرخوردگی می‌گردد. واکنش او در این مرحله، تعیین‌کننده نگرش وی نسبت به شاخص‌های فرهنگی و هویتی خود و جامعه میزبان است.

مهاجر نه تنها از مرز جغرافیایی فاصله می‌گیرد، بلکه حضور او تحت تأثیر حضور فرهنگی و غیاب فرهنگی است. او از یک سو با فقدان سرزمین مادری روبرو است و از سوی دیگر با ناهمخوانی فرهنگی جامعه میزبان مواجه می‌شود. این وضعیت منجر به نوعی دگرگونی هستی و هويت می‌شود که نه بازگشت کامل به گذشته را ممکن می‌سازد و نه انطباق کامل با شرایط جدید را. در نهایت، چارچوب نظری این پژوهش بر مبنای رویکردهای جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی پیرامون هويت، مدرنیته و

1. Clifford

2. Brubaker

3. Grossman

4. Safran

دیاسپورا شکل گرفته است. هویت به مثابه فرایندی بازتولیدشونده، چندلایه و سیال در تعامل مستمر با محیط‌های فرهنگی و اجتماعی مختلف تحلیل می‌شود. دیاسپورای ایرانی-لارستانی نمونه‌ای از این فرایند پیچیده است که در بستر مدرنیته چندگانه، تجربه زیسته، مرزبندی‌های نمادین و بازتعریف‌های مستمر هویتی به ظهور می‌رسد.

پیشینه پژوهش

پیشینه تحقیق درباره مهاجرت به کشورهای حاشیه خلیج فارس به شدت محدود است، و وقتی به ایرانیان می‌رسد، اساساً وجود ندارد. برای بررسی این شکاف، پژوهش حاضر هم از پژوهش صالح و وورال (۱۳۹۸) بهره برده است و هم از پژوهش‌هایی که تجربیات ایرانیان را در غرب، به‌ویژه در آمریکا و استرالیا، را از منظرهایی همچون نمونه‌های برجسته ذیل بررسی کرده‌اند: بر ساخت هویت نسل دوم دیاسپورای ایرانی (اصغری‌فرد و زکیا، ۲۰۱۷)، آسیب فرهنگی و صورتبندی هویت قومی ایرانیان مهاجر در ایالات متحده (مبشر، ۲۰۱۲)، اجتماعی ایرانیان در ایالات متحده و نگمریمی از هویت پارسی (مدرسی، ۲۰۰۱)، خودمردم‌نگاری به دانشگاه و آموزش در عصر جهانی‌شدن در انگلستان (قاسمی، ۱۳۸۷؛ قاسمی، ۱۳۹۰)، به جلای وطن و ادامه تحصیل در آنسوی مرزها و تبیین فرایند مهاجرت و ارتباط آن با سبک زندگی (قانع‌راد، ۱۳۹۶؛ توکلی، ۲۰۱۱)، روند فرهنگ‌پذیری نسل دوم ایرانیان در اتریش (باستانی، ۱۳۸۲)، بازنمایی وطن در میان ذهنیت مهاجران ایرانی در آلمان (سعیدی، ۱۳۹۸)، مسئله ادغام فرهنگی نسل‌های مختلف دیاسپورای ایرانی در فرانسه (میرزایی، ۱۳۹۹)، ادغام دیاسپورای ایرانی در سوئد و سکونت دوم آن‌ها در ترکیه به علت نزدیکی به ایران (عباسیان و میلر، ۲۰۱۹)، فرایندهای ادغام دیاسپورای ایرانی در انگلیس (سربرنی و غلامی، ۲۰۱۹)، مقایسه دیاسپورای ایرانی در جنوب کالیفرنیا و هامبورگ (صادقی، ۲۰۱۵)، پیوندی راهبردی میان اقلیت دیاسپورای ایرانی در آمریکا و جامعه ایران (حسین‌نژاد و قرشی، ۲۰۱۵)، فاصله‌گیری نسل دوم دیاسپورای ایرانی در انگلستان از دین مناسک‌گرا (غلامی، ۲۰۱۶)، چگونگی نزدیکی و دوری در روابط اجتماعی دیاسپورای ایرانی در آلمان (مقدری، ۲۰۱۵)، تولید تجربه هویت ایرانی در دیاسپورای ایرانی ساکن لس‌آنجلس (مک اولیف، ۲۰۱۵)، دلتنگی و غم غربت ایرانیان ساکن لندن (سکه‌چی، ۱۳۹۸)، باز تعریف دیاسپورای ایرانی از هویت دینی خود (مک اولیف، ۲۰۱۶) تأثیر مستقیم نوسانات سیاسی بر احساس تبعید و عدم تعلق ایرانیان مقیم تگزاس (مبشر، ۲۰۱۲)، چگونگی ظهور دیاسپورای ایرانی در فرانسه (وهابی، الف، ۲۰۱۲)، جامعه‌شناسی حافظه دوپاره ایرانیان دور از وطن (وهابی، ۲۰۰۸)، شرح زندگی غربت نشینان ایرانی از شکاف بیوگرافیک تا هویتی جدید (وهابی، ۲۰۰۹)، شرح مهاجران ایرانی در بلژیک (وهابی، ۲۰۱۱)، شرح اطلس دیاسپورای ایرانی (وهابی، ب، ۲۰۱۲)، سنجش جامعه شناختی، فرهنگی و حرفه‌ای مهاجران ایرانی در پاریس (ناصری، ۲۰۰۹)، ظهور یک نسل چند هویتی و فراملیتی روند انطباق و ادغام گروه‌ها و نسل‌های گوناگون ایرانیان مقیم فرانسه (ناصری بهنام، ۲۰۰۰)، ناهمگونی مهاجرت ایرانی در دلایل، علت‌ها، فهم از تجربه ترک وطن، نداشتن گرایش به ایجاد اجتماع همبسته در کشورهای میزبان و تشکیل گروه‌های کوچک و پراکنده و زندگی در جزیره‌هایی منزوی از یکدیگر (خزائی، ۱۳۹۹).

این پیشینه تحقیق مشکلاتی نیز به همراه دارد، به‌ویژه در خصوص قابل مقایسه بودن تجربیات ایرانیان در فضاهای غربی با فضای امارات متحده عربی، که در آن مهاجران ایرانی بیشتر تمایل دارند شکل‌های چرخشی مهاجرت را تجربه کنند تا اشکال ثابت آن را، اگرچه که ریشه‌های آن‌ها در این کشور به طرز شگفت‌آوری عمیق است (بابار و گاردنر، ۲۰۱۶). بسته‌بودن مسیر اخذ حق شهروندی؛ نبود دورنمای همبستگی؛ و دشمنی، تردید و تعصبی که ایرانی‌ها در امارات با آن مواجه‌اند، باعث حرکت‌ها و مجموعه‌ای

از فشارها و محاسبات شده است که نسبت به مواردی که معمولاً درباره فضاهاى غربى نوشته و به ثبت رسیده‌اند، متفاوت است (مستوفى، ۲۰۰۳).

علاوه بر این‌ها، در خصوص مهاجرت اهالی لار به خارج از ایران نیز مسائلى همچون «گرایش مردم منطقه لارستان به مهاجرت به کشورهای جنوبى خليج فارس»، که عمدتاً تأثیر مستقیمی از عوامل اقتصادى می‌پذیرد (باقرزاده، ۱۳۹۲)، نقش مهاجران لارى (خليج‌روها) در توسعه شهر لار (وثوقى و حجتى، ۱۳۹۱)، نقش دياسپوراي لارستانى در توسعه زادگاهى (حجتى، ۱۳۹۱)، عوامل اقتصادى اجتماعى مؤثر بر مهاجرت روستائیان منطقه لامرد به کشورهای حوزه خليج فارس (رحمت‌بر، ۱۳۸۸)، گرایش به مهاجرت مردان ۱۵-۲۹ ساله شهرستان لار به کشورهای حوزه خليج فارس و عوامل اقتصادى، اجتماعى و جمعیتى مؤثر بر آن (هاشمى، ۱۳۸۵) به‌طور خاص بررسى شده‌اند. از سویی بایستی اشاره کرد که مسئله دياسپوراي ايراني در حاشيه خليج فارس نیز با تمرکز بر مسائلى همچون تأثیر مهاجران ايراني در کويت بر روابط دو کشور (عباسى و اکبرى، ۱۳۹۸)، مهاجرت و سازگارى ايرانيان مقیم امارات متحده عربى (اکبرى خنجى، ۱۳۸۲)، عمق تاريخى ارتباطات و گردش در خليج فارس و پیچیدگى بازیگران درگیر در مسئله دياسپوراي ايراني مقیم شهر دبی (مقدم، ۲۰۱۵) و نیز شیوه‌هاى مواجهه ايرانيان با جامعه امارات متحده عربى و نحوه سازگارى با محیط آن و هويت محاسبات سود در میان دياسپوراي ايراني کشور مذکور (صالح و علم، ۱۳۹۸) از جمله پژوهش‌هاى برجسته مرتبط با مسئله مقاله حاضرند. آنچه که در این بین مهم است، این است که هیچ‌یک از پژوهش‌هاى مذکور بر مسئله هويت یک گروه فرهنگى از ايرانيان، يعنى اهالی لارستان، و خصوصيات متمایز آنان در بین چند کشور حاشيه خليج فارس تمرکز نکرده‌اند.

تمرکز پژوهش حاضر بر مسئله هويت دياسپوراي ايراني در حاشيه جنوبي خليج فارس به این معناست که گسست کامل بین مبدأ و مقصد دياسپوراي ايراني در دستور کار قرار ندارد، بلکه برعکس؛ مسئله پژوهش حاضر بر امکان حفظ و تداوم روابط بین سرزمین مادری و مقصد برای دياسپوراي ايراني لارستانى و پیامدهاى اجتماعى، فرهنگى، اقتصادى و حتى سياسى آن متمرکز است که پیش از این موضوع پژوهش گسترده و متمرکز نبوده است.

روش‌شناسی

با توجه به ماهیت تحقیق و ماهیت موضوع، این مطالعه از روش‌هاى کیفى و به‌ویژه رویکردهاى مردم‌نگارانه بهره گرفته است. جوهره اصلی مردم‌نگارى بر اساس درک تفهمی و فهم درونى الگوها و رفتارهاى فرهنگى شکل گرفته است و تمرکز آن بر تجربه زیسته افراد و معانى کنش‌ها و رخدادهاى اجتماعى از منظر خود مردم است (اسپرادلى^۱، ۱۹۸۰). مطالعات مردم‌نگارانه در حوزه مهاجرت می‌کوشند تا ابعاد کلان را از دیدگاه خرد و در مقیاس زندگى روزمره بررسى کنند. ویژگی متمایز مردم‌نگارى، تمرکز عمیق بر فرهنگ و شیوه‌هاى زیست گروه‌ها و فرهنگ‌هاست. این روش تنها روشى است که از راه حضور و عضویت در گروه به فهم رفتارهاى فرهنگى دست می‌یابد. مطالعه رفتارهاى فرهنگى مردم لارستان پیش از مهاجرت و در آغاز آن، و نیز واکنش‌ها و رویکردهاى فرهنگى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى دولت‌هاى مقصد، به شناخت دقیق‌تر این پدیده کمک شایانى می‌کند.

این تحقیق بر تولید داده‌ها متکی است و به بستر اجتماعى و پدیده تحت مطالعه انعطاف و حساسیت قابل توجهی دارد. مردم‌نگارى به فهم بسترمند فرآیندهاى اجتماعى و ماهیت ذهنى و بین‌ذهنى زندگى انسانى پرداخته و در پی تفسیر معانى رویدادها برای افراد درگیر با آن‌ها است (اشتراس و کرویین، ۱۹۸۰).

۱. Spradley

با توجه به گستردگی میدان پژوهش در دو عرصه متفاوت، از تکنیک مردم‌نگاری چندمیدانی^۱ بهره گرفته شده است. این رویکرد به جریان و چرخش معنا در میان موقعیت‌های مختلف توجه دارد و هدف آن آشکارسازی ماهیت پراکنده و انشقاق‌یافته معانی در جامعه است. نمونه‌ها در این تحقیق به صورت زمینه‌ای، تجربی و تاریخی انتخاب شده‌اند؛ بدین معنا که در هر بازه تاریخی و در فرآیند شکل‌گیری دیاسپورای لارستانی در حاشیه جنوبی خلیج فارس، ممکن است با مسائل خاصی درباره هویت، سبک زندگی و تحولات جوامع مبدأ و مقصد مواجه شویم که در دوره‌های دیگر وجود نداشته‌اند یا به شکل متفاوت وجود دارند.

میدان پژوهش منطقه ای وسیعی در جنوب استان فارس، شامل چند شهرستان، است. با توجه به تفاوت‌های مذهبی و منطقه‌ای در فرآیند شکل‌گیری دیاسپورا، قلمرو پژوهش گسترده‌تر در نظر گرفته شد تا بتوان مهاجران لارستانی شیعه و سنی، شهری، روستایی و عشایری را پوشش داد.

داده‌های پژوهش به دو دسته کلامی و غیرکلامی تقسیم می‌شوند. داده‌های کلامی شامل متون نوشتاری، مصاحبه‌ها، صوت‌ها، اسناد تصویری و تبلیغات است و داده‌های غیرکلامی شامل وضعیت مادی-اجتماعی، زبان بدن، منظرهای دیداری و شنیداری شهرهای مبدأ و مقصد، توصیفات افراد از محیط زندگی، رویدادها، پوشش و دیگر موارد مرتبط است.

برای انتخاب نمونه‌های پژوهشی، تأکید بر بررسی وجوه پیونددهنده هویت فرد مهاجر با جامعه مبدأ و میزبان و تغییرات ناشی از آن است. همچنین بررسی مفاهیم بازنمایی شده در دیاسپورای لارستانی و فرآیند شکل‌گیری و استمرار آن اهمیت دارد. در این پژوهش، حجم نمونه به صورت ازپیش‌تعیین شده نبود و «نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه داشت؛ یعنی زمانی که تکرار مفاهیم و داده‌های جدید متوقف شد» (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

جمع‌آوری داده‌ها عمدتاً از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با مهاجران ایرانی ساکن جنوب خلیج فارس انجام شده است. در این پژوهش، از روش «نمونه‌گیری نظری» استفاده شده است. در این روش، انتخاب اندازه نمونه هنگامی پایان می‌یابد که «اشباع نظری» یک مقوله یا گروهی از موردها حاصل شود؛ یعنی چیزی جدید به دست نیاید (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۴۰). از آنجا که حجم نمونه در تحقیقات کیفی با سطح اشباع داده‌ها^۲ ارتباط دارد، حجم نمونه تحقیق کاملاً مشخص و ازپیش‌تعیین شده نبود. با لحاظ کردن اشباع نظری مصاحبه‌ها تا رسیدن به تکرار مفاهیم ادامه یافت، سپس روند مقوله‌بندی و تحلیل آغاز شد. در این راستا ۱۵ نفر مورد مصاحبه قرار گرفتن و لازم به ذکر است که علاوه بر این ۱۵ نفر در طول نگارش پروپوزال و انجام پژوهش با افراد متعدد از مردم ساکن در میدان پژوهش و همچنین لارستانی‌های که در رفت‌وآمد بودند، انجام شده است. علاوه بر این‌ها، ساعات‌های زیادی حضوری و تلفنی با پژوهشگران، مطلعین و به‌ویژه افرادی که سالیان سال در کشورهای جنوبی خلیج فارس زندگی کرده‌اند به بحث و گفت‌وگو نشستیم. مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با مهاجران ایرانی لارستانی براساس امریمف و پرسش‌های پژوهش دارای شرایط و ضوابطی است که این الزامات می‌گویند که چه کسانی و دارای چه شرایطی را باید برای انجام پژوهش انتخاب شوند. نکته اساسی در این زمینه که فراموش نشده است کمک‌ها و راهنمایی‌هایی که در میدان از زمینه‌ها، رفتارها، کنش‌ها، خبرها، عکس‌ها، رویدادها و ویژه تاریخ گذشته و ... است. مصاحبه‌های صورت‌گرفته اگرچه با سوالات از پیش مشخص شروع شد؛ اما به تدریج به مخاطب فضای کافی در جهت روایت‌های شخصی (جورجاکوپولو، ۲۰۰۶) از تجربه‌های مهاجرتی‌اش داده شد. داده‌های پژوهش در زمان حدود ۴ سال جمع‌آوری شده‌اند که در ادامه روند آن تشریح خواهد شد. به دلیل حساسیت‌های موجود در خصوص ارتباط اعضای دیاسپورا با

1. Multistied Ethnography

2. Data Saturation

کشور مبدأ نمونه‌گیری گلوله برفی به عنوان مهم‌ترین تکنیک جمع‌آوری داده استفاده شده است. یافتن نمونه‌های مرتبط با موضوع پژوهش در موضوعاتی که مخاطرات سیاسی و امنیتی برای گروه‌های آسیب‌دیده، مانند پناهجویان، را ممکن است به همراه داشته باشد فرایندی پیچیده و زمان‌بر است (کویل و برینکمان، ۲۰۰۹).

همچنین نمونه‌گیری هدفمند نیز در جریان گردآوری داده‌ها استفاده شده است؛ چراکه به منظور نگاهی جامع‌تر به نحوه تشکیل‌بندی در دیاسپورای ایرانی در حاشیه جنوبی خلیج فارس به صورت هدفمند انجمن‌های مختلف فعال در حوزه‌های مذهبی، سیاسی، فرهنگی و دانشجویی انتخاب شده و با مسئولین آن‌ها مصاحبه با متخصصان انجام شده است.

مصاحبه‌ها با پرسش‌های باز آغاز می‌شوند و سپس به فرد اجازه داده می‌شود تا روایت‌های شخصی خود را آزادانه بیان کند. به دلیل حساسیت‌های سیاسی، تکنیک نمونه‌گیری گلوله‌برفی برای دسترسی به افراد مرتبط استفاده شده است. علاوه بر آن، نمونه‌گیری هدفمند نیز برای انتخاب انجمن‌ها و گروه‌های فعال مذهبی، سیاسی، فرهنگی و دانشجویی به منظور بررسی همه‌جانبه‌تر تشکلهای دیاسپورا به کار گرفته شده است. ملاک اصلی برای انتخاب شرکت‌کنندگان، تجربه واقعی پدیده تحت مطالعه است. دسترسی اولیه از طریق آشنایی‌های قبلی فراهم شده و سپس طبق امریف تحقیق، افراد جدید شناسایی شدند. پس از هر مصاحبه، از مطلعین خواسته شد افراد مرتبط دیگری را معرفی کنند تا زنجیره نمونه‌گیری گلوله‌برفی بزرگ‌تر شود.

شمایل کلی روش پژوهش را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:



یافته‌ها

تصمیم به مهاجرت (در سودای مهاجرت یا ناگزیر از آن)

در بین مصاحبه‌شوندگان، مجید بر کسب‌وکار خانواده در قطر از سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ و افزایش درآمدهای خلیج‌روها در سال‌های پس از ۱۳۸۴ تأکید کرده است. خلیل نیز به علت مشابهی در حدود سال ۱۳۰۲ در بین دو نسل پیش از خود اشاره می‌کند. ایمان نیز، که پیش‌تر ساکن شیراز بوده‌است، در ۱۶ سالگی و با ویزای خانوادگی وارد کویت شده که پدرش در آن‌جا مغازه داشت و سایر اقوامش نیز در آن‌جا بوده‌اند. ابراهیم علل جابه‌جایی بین امارات و عمان را بهبود شرایط کاری دانسته و مصطفی دلیل حضور ۲۰ ساله خود و دو

نسل پیش‌تر در کویت را کار می‌داند. همچنین در مصاحبه با صاحب‌نظران بومی دارای تجربه زیسته، که مطالعه میدانی بسیاری نیز در این خصوص کرده‌اند، آقای ابراهیمی‌پور به سابقه تجارت اوزی‌های بندرعباس با بمبئی و حضور آنان در کویت، دبی، بحرین و قطر اشاره می‌کند. او در آبان ۱۳۳۹ به ایران بازگشت و مجدداً در آبان ۱۳۴۷، به علت ناسجادی شغلی و تلاش برای کسب درآمد مناسب‌تر، به دوی برمی‌گردد و از مزایای تجارت با بندر هرمز و دیلم نیز بهره می‌برد. محدثه نیز با ویزای اقامه و از طریق کار دولتی همسرش، با اصالت لاری که خانوادگی در قطر زندگی کرده‌اند و او نیز در همان‌جا به دنیا آمده و بزرگ شده است، به قطر مهاجرت کرده است. رقیه نیز علت مهاجرتش، در آذر ۱۳۵۶، به ابوظبی را ازدواج عنوان می‌کند. همسر او به‌صورت قاچاقی به ابوظبی تردد می‌کرد که برای صدور الزامی ویزا سخت‌گیری نمی‌کرد. وی در آن‌جا با اقوام و سایر اهالی لارستانی کار می‌کرد. بنابراین این مهاجرت‌ها را باید ناگزیر دانست.

ورود به مقصد

مهاجر در ابتدای ورود به سرزمین میزبان به دلیل ترک عناصر هویت‌ساز و مانوس سرزمین مادری و برخورد با عناصر متفاوت و ناآشنای سرزمین میزبان، در نوعی ابهام و سردرگمی فرو می‌رود؛ حالتی که نه از شدت علاقه او به سرزمین مادری در برخورد با عناصر هویتی آن اثری هست و نه به نوعی یقین در بی‌اعتقادی به آن‌ها دست یافته است که بتواند از آن‌ها دل بکند و با عناصر سرزمین میزبان همراه شود. او در این وضعیت آستانه‌ای، چنین وضعیتی نمی‌تواند دوام زیادی داشته باشد و در نهایت خود، به سه گونه وضعیت هویتی دیگر منجر می‌شود؛ دیاسپورا سعی می‌کند همچنان که تعلق هویتی‌اش را به فرهنگ و عناصر هویت‌ساز سرزمین خود حفظ می‌کند، تعاملی سازنده با عناصر ارزش‌آفرین میزبان برقرار کند و با افزودن عناصری از فرهنگ میزبان به مجموعه عناصر هویت‌ساز خود، به ساخت هویتی هیبریدی دست بزند و بدون نگرانی از گم‌کردن هویت اصلی خود، با کم‌رنگ‌تر کردن برخی جنبه‌های هویتی فرهنگ خود، عناصری را از فرهنگ‌های دیگر وام بگیرد و با ترکیب آن‌ها به حفظ حیات هویت و فرهنگ خود در شکلی جدید در سرزمین میزبان ادامه دهد.

محدثه از دلتنگی مکرر برای ایران در زمانی می‌گوید که دور از ایران است. بچه‌های او، حسین‌رغم تولد در قطر، ایران را خیلی دوست دارند و ادامه می‌دهد: «غربت خیلی بده! از روزی که به قطر برگشتیم حتی بچه‌ها هم دپرس‌اند. البته آسایش و آرامش اینجا بیشتر است». تعامل عناصر هویت‌ساز مبدأ و مقصد در خانواده محدثه قابل تشخیص است: «همسرماً اصلاً فارسی بلد نبود و حتی لاری هم به زور حرف می‌زد. فارسی را از بچه‌ها آموخت. او انگلیسی عربی و هندی را مسلط است. هر بار به لار می‌آییم با هم می‌آییم و با هم بازمی‌گردیم».

در رابطه با مسائل مذهبی و تعاملات و مشکلات احتمالی این حوزه، پاسخ محدثه به هیچ عنوان «است و می‌گوید: «شوهرم در کار دولتی بین عرب‌هاست. خیلی اوقات کارفرمایان به همسرماً یادآور می‌شود که فردا تاسوعاست، مرخصی نمی‌گیری؟ بسیار احترام می‌گذارند. مراسم‌ها هم خیلی خوب اینجا برگزار می‌شود. حسینیه‌ها هر روز دایر است و اسم‌های خاصی دارد. حسینیه لاری‌ها داشتیم، حسینیه گراشی‌ها هم بود و البته حسینیه جهرمی‌ها. الان حسینیه لاری‌ها و گراشی‌ها بسته شده است. حسینیه جهرمی‌ها هنوز هست و در محرم و صفر می‌رویم آنجا. اما مثل ایران که در خیابان باشد نداریم. مراسم خیلی سنگین و پرشوری دارند حتی از ایران هم بهتر. من همیشه دوست دارم محرم و سفر را اینجا باشم».

نکته آخر بر تعامل سازنده دياسپور در برساختن هويت خویش در تعامل سازنده با جامعه میزبان دلالت می کند. محدثه همچنین به فعالیت مشترک قطری های شیعه در حسینیه اشاره می کند که بسیارند و تعامل سازنده با تنوع و شکوه و زیبایی جامعه میزبان در مراسم محرم را این طور تجربه کرده است: «فقط حسینیه چهارمی ها همه چیزش ایرانی است؛ ولی جاهای دیگر همه چیزش عربی است. مثلاً شیخ از احصاء سعودی می آورند و روضه خوانی می کند؛ بسیار باشکوه تر، حرف های زیباتر. من بچگی یادم هست که در ایران روضه می رفتیم. فقط یک چیز تکراری هر سال می شنیدیم. اما این جا خیلی از مفاهیم عاشورا را بهتر متوجه شدم. آن دعوها و مباحثات شیعه و سنی را تا الان دیده اید؟ اصلاً تازه اینجا اهل سنت هم می آیند و شرکت می کنند و خیلی هایشان اعتقاد دارند».

محدثه قرائت زیارت عاشورا و احترام جامعه میزبان برای همه، برای ایرانی و غیره، راه، به خصوص از سوی قطری های اصیل یادآور می شود: «شاید بتوانم بگویم قطر تنها کشوری است که به همه ساکنین احترام می گذارد. آن قدر با احترام با تو صحبت می کند که حدوحساب ندارد» که فقط درباره قطری الاصل ها صادق است. مهم ترین نکته ای که محدثه به آن اشاره می کند، موضوع بازگشت به ایران است. وی می گوید «اگر به جوانی بازگردم، به قطر نمی آیم. هرچند اینجا راحت است، اما دوری خیلی سخت است. الان هم فقط به خاطر فرزندانم مانده ام. اگر آن ها راضی می شدند، حتماً به ایران برمی گشتیم. اما همسر من اصلاً تمایل به ایران آمدن ندارد. این جا دوستان زیادی دارم. به علاوه خانواده همسر من خیلی محبت به من دارند؛ اما خانواده خودم چیز دیگری اند». این جا تعارض دل بستگی های مبتنی بر میراث فرهنگی و خانوادگی ایران و عناصر جامعه میزبان در خواست اعضای خانواده مقیم قطر در انتخاب مقصد آتی برای زندگی به خوبی قابل فهم است که نوعی سرگشتی دائم و گریزناپذیر را، ظاهراً به مدتی نامعلوم، برای دياسپورا رقم زده است.

رقیه، دیگر مصاحبه شونده، از تجربیاتش پس از ورود به ابوظبی می گوید که با «نبود قاشق بر روی سینی ناهار» در «خانه کفیل همسرش» شروع شده و او نتوانست بخورد و همسرش «به آن ها فهماند که قاشق به من بدهند». وی ادامه می دهد: «نزدیک شب به سمت خانه ای رفتیم که همسر من اجاره کرده بود. تصور می کردم خانه مان مجموعه ای بزرگ و با امکانات فراوان است. تا وارد شدیم دیدم که یک واحد کوچک یک خوابه است. به همسر من گفتم این خانه مان است؟!». پس از شروع به کار همسرش نیز «از ۴ صبح تنها می شدم. تلفن و هیچ ارتباطی با کسی نداشتم. همسر من ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر برمی گشت و ۴ عصر مجدد به سر کار می رفت. من معمولاً جرات بیرون آمدن نداشتم. همسر من درب را از پشت می بست؛ بدان جهت که می گفت تو زبان آن جا را بلد نیستی». بحران حضور در زیست جهان جدید برای رقیه در ابتدای ورود، طبیعی بوده و تعارض ارزش ها حتی در استفاده از قاشق و چنگال و طبع تند غذاها برای او از پیش هویدا نشده بود.

مریم، ساکن شارجه، نیز از خودمونی های امارات و بیشتر از اوزی ها به واسطه پدرش شنیده است که سپس با «عضویت گروه تئاتری ایران که مدیریت آن بر عهده یک اوزی است، با دیگر خودمونی ها نیز آشنا شده» و تجربیات زیسته او را صورت بندی کرده است. این نشان می دهد که اوزی ها و خودمونی ها نه فقط در بازار و تجارت و سرمایه گذاری دبی حضور دارند، بلکه در هنر نیز فعال اند. وی میراث فرهنگی خودمونی ها را به واسطه زبان و این طور توضیح می دهد:

«اصولاً خودمونی ها با همدیگر خودمونی حرف می زنند، زمانی که در امارات نوجوان بودم، می دیدم که خیلی از خودمونی ها اصرار داشتند که با فرزندشان فارسی صحبت کنند و برای من عجیب بود که چرا این اتفاق می افتد و خیلی فارسی غلطی هم صحبت می شد».

ارجاع به هويت مشترک کلان بین خودمونی ها در این بخش از سخنان مریم، با مفهوم "ایران"، کاملاً آشکار است. همچنین او میل به هويت خودمونی لارستانی هایی را نیز لحاظ می کند که الان وطنی یا شهروند امارات تلقی می شوند: «یکی از این خودمونی ها

وطني دبی از افراد بسیار فعال و حمایتگر هنر در وزارت فرهنگ و هنر دبی است که همواره در نمایشگاه‌هایی که کارهای من در آن وجود دارد حضور می‌یابند. هرگاه با ایشان صحبت کردم، احساس نزدیکی می‌کنند با من و سعی می‌کنند چند کلمه کوتاه فارسی صحبت کنند. اما خب این‌ها اماراتی شناخته شده‌اند؛ به خصوص وقتی که سال‌هاست در مراکز دولتی سا مشغول کار هستند. به من یک بار گفتند خودمونی هستند؛ هرچند نگفتند مربوط به کدام منطقه لارستان هستند. سعی می‌کنند حضور پررنگی در نمایشگاه‌های مربوط به ایرانیان داشته باشند. اسمش خلیل عبدالوحید است».

مریم پیرامون بازگشت به ایران یا مهاجرت به کشوری دیگر به تشمت در تصمیم محل سکونت آتی اشاره می‌کند: « فکر نمی‌کنم ماندنم این‌جا طولانی باشد و به کشور دیگری خواهم رفت. ولی احساس می‌کنم که برخواهم گشت؛ یا به صورت کاری یا به صورت رفت‌وبرگشتی بین این‌جا (امارات) و کشوری دیگر. نمی‌دانم چرا، اما نمی‌بینم که بخواهم در ایران زندگی کنم؛ حتی به آن فکر هم نکرده‌ام تا الان». همچنان که پیداست حس عدم تعلق صددرصدی یا تعلق به موطن در دیاسپورا به تدریج دچار چالش شده و سرگشتگی و پاسخ این پرسش که به راستی مقصد آتی کجاست، مبهم است.

مجید ۵ سال اول را بین قطر و ایران تردد کرده و در فروشگاه خانواده عمویش، که قطری محسوب می‌شوند، در جایگاه حسابدار و انباردار و اکنون مدیر فروش مجموعه کار کرده است. وی پس از ۵ سال توانست با پارتی و رشوه و غیره اقامه موقت خانم و فرزندش را بگیرد. و سفرش به ایران را سالی دو بار و در ایام تعطیلی تحصیلات فرزندم قید می‌کند.

مجید در ادامه از نقش سیاست و تاثیر آن بر زیست‌جهان لارستانی‌های مقیم قطر و رفتار جامعه میزبان با آنان می‌گوید: پیش از درگیری‌های سیاسی قطر با عربستان قطری‌ها نگاه بسیار تحقیرآمیزی به ما داشتند؛ اما پس از تحریم توسط عربستان و همکاری دولت قطر با ایران و دولت‌مردان آن‌ها در رسانه‌هایشان بسیار از دولت کریمه ایران گفتند و مردم نیز نگاه‌شان به ما ایرانیان بسیار تلطیف شد. وی در ادامه به آرزوی دیرینه خود می‌پردازد: آرزو و برنامه‌ام راه‌اندازی یک کسب‌وکار خوب در ایران است. بخش زیادش به‌خاطر نزدیک بودن به پدر و مادر و مراقبت از آن‌هاست و بخش دیگرش موضوع هویت بچه‌هاست. این دو موضوع موی من را سفید کرده است». دوگانه بازگشت به ایران و لارستان و از سوی دیگر بحث هویت فرزندان و از سوی دیگر فقدان امکان ساختن شرایطی با رفاه مناسب در ایران مجید را دائم در وضعیتی برزخوار قرار داده و از وی آسایش روانی را صلب کرده است. اینکه هویت فرزندان چه می‌شود و اقتصاد را چه کنم؟! پرسش‌های ابدی ذهن او است.

تثبیت فرد مهاجر در مقصد و سکونت در آنجا

یکی از مهم‌ترین چالش‌های مهاجرت، نظام ارتباطی مهاجر با جهان جدیدی است که ناگزیر از تعامل با آن است. در این مرحله شاهد تلاش مهاجر برای خودیابی در مقصد هستیم که از طریق یادگیری زبان مقصد، فهم قواعد و سنن اجتماعی در بازار کسب‌وکار به نمایش درمی‌آید؛ اگرچه ممکن است همه چیز بر وفق مراد دیاسپورا پیش نرود و شاهد سویه‌های منفی جامعه مقصد در قبال مهاجر باشیم. دیاسپورا ممکن است بارها در طول اقامتش در موقعیت‌های تراژیک برای انتخاب یا قضاوت قرار بگیرد و گاه تعارض ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی مبدأ و مقصد می‌تواند این مخمصه ذهنی-عینی را بیش از پیش تکراری و ملال‌آور کند. از این گذشته، چالش دیگر مسئله پارادوکس مهاجرت است. بدین معنا که مهاجر همواره ممکن است با دو دسته از خواسته‌ها و هنجارها رود رو شود: نخست؛ از وی بوسیله ساختار اجتماعی، رسانه و قوانین، طلب این‌همان شدن با جامعه مقصد شود و خواسته شود که هرچه بیشتر هنجارهای مقصد را به عنوان الگوی کنش بپذیرد و در زیست اجتماعی‌اش اعمال کند. دوم، از مهاجر توسط عرف اجتماعی و حتی خود قوانین خواسته می‌شود که تفاوت خود را با جامعه مقصد حفظ کرده و از خلوص جامعه میزبان به هیچ صورت نگاهد.

محدثه در این رابطه اظهار می‌دارد که: «وقتی با بچه‌هایم صحبت می‌کنم در رابطه با دل‌تنگی ایران، و می‌گویم تا ۱۸-۲۰ سالگی در ایران بوده‌ام، آن‌ها پاسخ می‌دهند اما بیشتر از آن سال‌ها الان قطر هستی. پاسخ می‌دهم نه، هرچه خاطره دارم مربوط به آن‌جاست. اما چه کنیم که به‌خاطر همسر و بچه‌ها مجبورم اینجا باشم».

از خدیجه راجع به این پرسیدم که چرا پاسپورت قطری ندارند؟ پاسخ می‌دهد: به آن‌ها داده‌اند! پدر همسرم تعریف می‌کرد که پاسپورت را در سبد کرده بودند و جواز قطری را درب منزل می‌آوردند. همه بزرگترها هم یادم هست این موضوع را تعریف می‌کردند. ولی آن موقع جواز ایرانی یک اعتبار دیگری داشت؛ البته این ترس را هم داشته‌اند که شاید دیگر نتوانیم به ایران بازگردیم. به همین خاطر هیچ کدام از اقوامشان جواز را برنداشتند؛ اما الان فرزندانمان همواره گله می‌کنند از پدران که چرا نگرفتید. آن‌ها هم پاسخ می‌دهند ما چه می‌فهمیدیم دوره‌ای خواهد رسید که جواز این‌ها از جواز ایران بالاتر باشد.

سجاد در رابطه با تحصیل فرزندانش می‌گوید الان دانشگاه قطر که بسیار دانشگاه معتبری است برای وطنی‌ها رایگان است و برای مهاجران پولی؛ اما به ایرانیان حتی همین حالت پولی هم اجازه تحصیل نمی‌دهند. برای ایرانیان خیلی سخت می‌گیرند. بچه‌ها می‌گویند محیط ایران برای ما سخت است زندگی کنیم». کشورهای دیگر چطور؟ «نه آن هم هیچگاه بهش فکر نکردم که از خودم دور باشند خودم راضی نیستم به این ماجرا».

محدثه پیرامون آموزش در قطر به نکاتی جالبی اشاره نمود «من از اول با بچه‌ها فارسی حرف زدم؛ به همین دلیل لاری خیلی کم بلدند. این فرصت فراهم بود برای بچه‌های من که مدارس عربی بروند؛ اتفاقاً به دلیل شغل دولتی پدرشان مدارس برایشان مجانی می‌شد. اما خودم گفتم نه؛ چون که دیگر در آن صورت نمی‌توانستم که در خانه به آن‌ها آموزش بدهم. وقتی دختر اولم مدرسه ایرانی می‌رفت باز وضعیت مدرسه خیلی بهتر بود. اما الان خیلی وضعیت خراب شده. از لحاظ معلم که کم هست و اینکه مدارس دخترانه و پسرانه یک ساختمانی شده‌اند. پارسال در یک مدرسه صبح‌ها دخترانه و عصرها پسرانه بود که خیلی بد می‌شد». در رابطه با آزادی پوشش پرسیدم و گفت «اینجا قانون است و شیخ بر روی حجاب تأکید زیادی دارد. اینطور نیست که مردم هرچور که دوست دارند در خیابان بگردند. از لحاظ سر مشکلی نیست؛ اما از لحاظ بدن سخت‌گیری می‌شود. حتی خارجی‌ها هم فقط سرشان حجاب ندارد. در ادارات اطلاعیه زده که آستین کوتاه، شورت و ممنوع است و نمی‌توانند وارد شوند. اینجا حجاب بدن باید رعایت شود حجاب سر مشکلی نیست».

رقیه نیز راجع به ارتباطات خود این‌چنین گفت «کلاً فضای ابوظبی برایم دلگیر بود و هر وقت یک ایرانی می‌دیدم به سرعت به هم تلفن و آدرس می‌دادیم که به هم سر بنسیم. میلیم البته بیشتر به ارتباط با فارسی‌زبان‌ها بود چون از لحاظ فرهنگی بالاتر بودند، اوزی‌ها در بازار سعی می‌کردند با اوزی خودشان باشند، گراشی‌ها هم به همین ترتیب».

مریم هم راجع به شغل و کارش می‌گوید: «من الان مدیر یک گالری هستم و کارهای هنر درمانی و هنرهای اجرایی را هم به عنوان کارهای شخصی خودم پیگیری می‌کنم. اصولاً مایل نیستم آقابالاسر داشته باشم. صاحب گالری آقای است که اصالتاً فیشوری^۱ هستند و پاسپورت امارات را ندارند؛ البته کفیل اماراتی دارند. فضای شارجه در حوزه هنر بسیار غنی است. درک کسانی که فضای هنری شارجه را مدیریت می‌کنند بسیار غنی است. به ویژه به‌خاطر حضور شیخ شارجه آقای شیخ سلطان بن محمد القاسمی است که علاقه زیادی به هنر دارد و سرمایه‌گذاری می‌کند. ایشان نه فقط به اقتصاد در هنر نگاه می‌کند بلکه، به معناگرایی هنر هم توجه دارد. فرد دیگر به نام محمود رکنی که اصالتاً اوزی‌اند اما الان اماراتی محسوب می‌شوند و خیلی کم فارسی صحبت می‌کنند

^۱ . روستایی در شهرستان اوز

مگر اینکه جمع کاملاً ایرانی باشد. طبیعتاً پوشش کاملاً عربی دارند. جالب است که با خانواده اوزی صحبت می‌کنند؛ با بچه‌ها هم اوزی حرف می‌زنند مثال دیگر همین آقای صاحب این گالری، ایشان پسر ۲۴ ساله‌ای دارند که زاده دبی است. پسرش را من ندیده‌ام فارسی صحبت کند؛ اما با پدرش انگلیسی و خودمونی صحبت می‌کند.

مریم درباره‌ی دیدگاه اعراب به خودمونی‌ها و ایرانیان می‌گوید «من دقت کرده‌ام با خودمونی‌ها خیلی سریع اُخت می‌شوند؛ چون مهاجرت خودمونی‌ها از قدیم‌الایام به سمت امارات و گرفتن تجارت در دستشان موجب این نزدیکی شده است. مثلاً بازار طلا ادویه خیلی‌هاش توسط اوزی‌ها و لاری‌ها گردانده می‌شود. به‌طور کلی در گذشته بازار را ایرانیان یا همان خودمونی‌ها می‌گرداندند. خیلی اوقات شده که عربی از من بپرسد که ایرانی هستی، من پاسخ می‌دهم بله. بعد می‌گوید خودمونی؟ که من می‌گویم بله، پدرم اوزی است. بعد هم گاهی می‌گویند آهان اوزی‌ها همه پول دارند. واقعیتش من نمی‌دانستم برای عرب‌های امارات موضوع مهمی است که خودمونی باشم؛ ولی متوجه شدم که از قضا بسیار مهم است. مثلاً در امور دولتی واقعاً اثرگذار است. تجربه مهم دیگری هم داشته‌ام که هم مذهب هم مهم است».

مجید در رابطه با نگاه قطری‌ها به خودمونی‌ها و موضوع پارادوکس مهاجرت می‌گوید: «جامعه قطر جامعه‌ای مذهبی است همین امر باعث شده پوشش خانم من بیشتر شود البته آن‌ها هیچ اصراری که ما مهاجرین آداب و عادات آن‌ها را بپذیریم ندارند و حتی مایل‌اند مهاجرین از سبک زندگی قطری جدا باشند. برخی واژه‌های ایرانی درباره کالاهای بین عرب‌های قطر هم رواج یافته است مثل پسته فندق، زعفران نگینی، کشک، مهپاوه و رگاگ».

او در رابطه با ازدواج و پوشش اظهار داشت «قطری‌ها خیلی کم مایل‌اند با مهاجران ایران ازدواج کنند. قطری‌های ایرانی‌الاصل هم ترجیح می‌دهند که ایرانی بودن خود را انکار کنند و تلاش کنند با قطری‌الاصل‌ها ازدواج کنند. اکثریت زنان خودمونی‌های مهاجر سمت عبا پوشیدن می‌روند و حدود ۲۰ درصد از مردان لباس عربی می‌پوشند».

در ارتباط با همین موضوع سعید به تلاش دیاسپورای ایرانی، به‌ویژه لارستانی‌ها، برای خود قطری‌نمایی اشاره می‌کند: «خیلی از خودمونی‌ها بر روی ماشین‌شان عکس ایمان قطر را زده‌اند و پرچم قطر را بر سر در خانه‌هاشان نصب کردند تا بتوانند فشار جامعه قطر را حسینه خود کم کنند». خلیل تلاش برای پوشیدن لباس قطری را از نشانه‌های ذوب شدن در فرهنگ قطری می‌داند. از سوی دیگر حسین از بی‌فایده بودن این تلاش می‌گوید: «در جامعه قطری سطح درآمد و نوع شغل تا حدود زیادی می‌تواند هویت ما را آشکار کند. ما هرچه به شب‌نشینی برویم و قلیان و دیگر آداب اجتماعی ایشان را تقلید کنیم، باز غیروطنی بودنمان پنهان نمی‌شود». محمود موضوعات فوق را به نحوی دیگر مطرح کرد: «برخوردهای متنوع در حوزه ملیت‌ها باعث می‌شود شما زبان‌ها ی متفاوت را یاد بگیرید و استفاده کنی. لارستانی، اماراتی، مصری، لبنانی، هندی و... همگی زبان و لهجه‌های متفاوتی هستند که شما یاد می‌گیری با هر کدام به مدل خودشان صحبت کنید. ایرانیانی که دوران جوانی را در ایران بودند و بعد به امارات آمدند، حتی اگر ۵۰ سال هم در امارات باشند، باز هم تا حدود ۷۰-۸۰ درصد ایرانیت خودشان را دارند. کسانی هم داریم که هرچند اندک‌اند، از ایران آمدند، اما به‌طور کلی خود را تغییر دادند و وقتی به آن‌ها می‌گویی تو لارستانی هستی، می‌گویند من نمی‌دانم از چه می‌گویی».

تجربه وضعیت دیاسپورایی برای نسل‌های دوم و سوم و تفاوت پرابلماتیک برای هویت ایشان نسبت به نسل اول

میل غالب در میان مهاجران، بویژه نسل‌های دوم سوم، تمایل به توطن در سرزمین جدید است. هر مهاجرتی بنا به ضرورتی خاص، همچون جنگ، بیماری، تحصیل، معیشت یا ... رخ می‌دهد؛ از همین‌رو شاید این انتظاری به‌جا باشد که پس از رفع آن ضرورت، مهاجر به وطن خود بازگردد؛ اما تجربه نشان داده است که گروه عمده‌ای از مهاجران، پس از بهبود اوضاع نیز تمایلی به بازگشت

ندارند و میل به ماندن، به‌ویژه در میان نسل‌های بعدی، قدرت بیشتری می‌گیرد. برای این گروه، وطن یک خیال دست‌نیافتنی است، جغرافیایی انباشته از مخاطره و اضطراب که به خاطر بیرون آمدن از آن، لطامت زیادی را متحمل شده‌اند.

خدیجه «وقتی با بچه‌هایم صحبت می‌کنم در رابطه با دلتنگی ایران، و می‌گویم تا ۱۸-۲۰ سالگی در ایران بوده‌ام، آن‌ها پاسخ می‌دهند مامان بیشتر از آن سال‌ها الان قطر هستی. چه کنم آن‌ها متوجه نمی‌شوند غربت برای من چیست هرچقدر هم که با آسایش باشد. برای ایشان هرگز وطن آن معنایی که برای من دارد را ندارد».

خلیل معتقد است «دل‌م می‌خواهد اگر روزی به وضع مالی به شرایط خیلی خوبی رسید، به ایران برگردم؛ اما بعید می‌دانم فرزندانم چنین تصویری داشته باشند؛ زیرا وقتی سالی یکبار می‌خواهم به ایران برویم آن شوقی که من دارم آن‌ها ندارند و و اینترنت را بهانه می‌کنند که به نحوی سفر لغو شود».

رقیه می‌گوید «من زمان زیادی را خارج از کشور بودم در امارات، کویت و قطر. از قبل انقلاب به همراه همسر بعد از ازدواج مهاجرت کردیم که وضع شرایط اقتصادی مهم‌ترین دلیل این اقدام ما بود. هر بار با بهبود نسبی باز می‌گشتیم و باز برای همان شرایط سابق و تشویق بستگان ساکن همان کشورها به مهاجرت رو می‌آوردیم. البته در این بین فرزندان واقعا قربانی می‌شدند، زیرا تا می‌آمدند به شرایط جدید اُخت بگیرند مسیر زندگی‌مان را تغییر می‌دادیم. بنابراین آن‌ها احساس ما به ایران را خیلی ندارند. ما برای شغل و مسائل اقتصادی مهاجرت کردیم؛ ولی آن‌ها به واسطه فرزند ما بودن. بنابراین آن دلبستگی ما را به ایران ندارند. ضمن این برخی افکار جدید که همه عالم وطن ماست و ... نیز بی‌تأثیر نبوده است».

مریم به عنوان یک نسل دومی از دیاسپورای لارستانی تجربیات و افکار خویش را با ما به اشتراک گذاشت «نگاه مردم اوز همیشه حول محور بقا می‌گردد؛ ازدواج، بچهریم شدن و همان تکرار همیشگی بشریت. در سفر پارسال هم به اوز احساس کردم من با دختر عمه‌ها و عموها و پسرها هیچ ارتباطی ندارم. دغدغه‌های آن‌ها نسبت به من عمدتاً در باب ازدواج و بد بودن تنهایی است. پاسخ‌هایی که من می‌دهم آن‌ها را متعجب می‌کند. به‌طور کلی بین خودمونی‌ها موضوع ازدواج و فرزندآوری را خیلی پررنگ می‌بینم. دختر به سن ۳۵ برسد و پسر به ۴۰ سال و ازدواج نکند، این خوب نیست در بین خودمونی‌ها. ولی نکته جالب این‌جاست که اگر دختر ازدواج کرد و طلاق گرفت، این دیگر اشکالی ندارد!».

مجید در رابطه امکان بازگشت به ایران و لارستان به موضوع خانواده و خاطرات گذشته اشاره کرد «خانواده انگیزه بسیار مهمی برای بازگشت به لار است و دیگری دوستان و حتی خاطرات بسیار شیرین گذشته مثل همبر حشمت و ساندویچی کلبه... اما این برای ما معنا دارد، برای مثال برای فرزندانم یا در آینده برای فرزندان ایشان بعید است چنین معنایی وجود داشته باشد. اصولاً آدمی با جایی که کودکی و نوجوانی خود را در آن گذرانده تا ابد خو دارد و نمی‌تواند آن‌جا و تمام متعلقاتش را فراموش کند. یک جورهایی به آن‌هایی که در این‌جا یا هر جا خارج از ایران بزرگ می‌شوند باید حق داد؛ زیرا هرچه ما از ایران و لارستان بگوییم باز نمی‌توانند آن‌چه را ما تجربه کردیم صددرصد درک کنند. بنابراین انس و الفت ما را به آن‌جا ندارند؛ حتی اگر در مدرسه ایرانیان تحصیل کرده باشند؛ با اینکه این کار می‌تواند آن‌ها را در آینده برای یافتن شغل دچار دردسر کند».

حسین در خصوص موقعیتش می‌گوید: «آرزوی من این است که روزی به ایران برگردم؛ اما نمی‌دانم اوضاع اقتصادی این اجازه را به ما می‌دهد یا نه. از طرفی با بزرگ شدن بچه در کویت نمی‌دانم آن‌ها آمادگی چنین بازگشتی را دارند یا نه».

قاسم نیز می‌گوید: «بچه‌های من بیشتر علاقه‌مندند به خارج بروند؛ به این دلیل که از کودکی تا دیپلم در مدارس انگلیسی بودند. بنابراین زبان اول‌شان انگلیسی است؛ انگلیسی فکر می‌کنند. بعدش زبان لارستانی خودمان است که صحبت می‌کنند و بعدش عربی و بعد فارسی».

سعید در خصوص فرزندانش می‌گوید: «فرزندان مایل به ایران آمدن هستند، اما نه برای اقامت دائم؛ فقط برای مرخصی. فرزندانم علاقمندند که خود را اماراتی بدانند؛ اما رسماً و قانوناً ایرانی‌اند چرا که پاسپورت آن‌ها هنوز ایرانی است... بچه‌ها با همکلاسی‌هایشان در ارتباط هستند. بهترین دوستانشان همکلاسی‌ها هستند. نسل جدید ملیت برایش مهم نیست. پسر محمد هم دوست اماراتی دارد، هم بنگلادشی، هم ایرانی که اصالتاً خنجی است، هم اماراتی که اصالتاً اهل جناح است. جالب آنجاست که زبان صحبتشان انگلیسی است نه ایرانی نه عربی؛ البته خودمونی بلدند».

حسین درباره تفاوت دیدگاه نسل اول با نسل دوم و سوم مهاجران چنین اظهار داشت: «من پس از ۲۵ سال حضور در این‌جا هیچگاه دیدگاهم به موضوعات هنری و تئاتر ایران تغییر نمی‌کند. برمی‌گردد به این‌که شخصیت من در کجا شکل گرفته است. نوجوانی که این‌جا به دنیا می‌آید قطعاً ۸۰-۹۰ درصد تحت تأثیر فرهنگ بحرینی است. ۱۰ درصد خانواده می‌تواند اثرگذار باشد. الان با بچه‌های خودمان این مشکلات را داریم که بچه‌ها می‌گویند ما برای تفریحات باید برویم اروپا در صورتی که ما اگر سری به لار بزیم برایمان کفایت می‌کند و حالمان بهتر می‌شود... ایرانیانی که دوران جوانی را در ایران بودند و بعد به بحرین آمدند، حتی اگر ۵۰ سال هم در بحرین باشند باز هم تا حدود ۷۰-۸۰ درصد ایرانیت خودشان را دارند».

مصطفی در رابطه با احساس نسل دوم و سوم به ادب و فرهنگ ایرانی و لارستای اظهار داشت که: «بچه‌های کویتی لارستانی‌الاصل خیلی کم بتوانند خودمونی صحبت کنند، کنسرت ایرانیان تنها باری که من شنیدم گوگوش آمده بود کویت. کویتی‌های ایرانی‌الاصل دیگر استقبال آنچنانی از کنسرت ایرانی ندارند. هرچند قدیمی‌هایشان که در جوانی ایران بودند چیزهایی زمزمه می‌کنند اما خیلی کم به این چیزها اعتنا می‌کنند».

ایمان در پاسخ به اینکه بچه‌ها چه می‌گویند؟ ایراد نمی‌گیرند که ما هم می‌آییم کویت؟ پاسخ می‌دهد: «سه فرزند دارم بیشتر به من می‌گویند نرو و بمان. موقعی که بنای بازگشت به کویت دارم گریه می‌کنند. روزانه از کویت با آن‌ها در ارتباطم از طریق واتساپ، ایمو و ...، آنجا خیلی احساس تنهایی می‌کنم. وقتی می‌آیم لار خانمم می‌گوید تو بچه‌ها را لوس می‌کنی. من جواب می‌دهم شما دور نیستی و نمی‌فهمی من چه می‌کشم. اگر به گذشته برگردم، بعید می‌دانم کویت می‌آمدم. غربت خیلی سخت است. غربت برای کسی که خانواده کنارش نیست خیلی سخت است. برای کسی که اهل رفیق بوده و همیشه با هم بیرون بوده‌ایم خیلی سخت است. وقتی می‌شنوم دوستانم در ایران به گردش رفته‌اند خیلی سخت است برایم. البته به مرور کمتر شده، اما باز هم سخت است».

قادر با نقل خاطره‌ای می‌گوید: «زمانی که رفته بودم کویت که اقامه بکنم، یعنی ویزای دائم بگیرم، دو نفر بودند. یکی آقای معلمی بود که در مدارس کویت تدریس می‌کرد و آخر هم همان جا ماندگار شد. یکی هم یک گراشی بود. به من می‌گفت قادر برو ایران سبزی بفروش ولی اینجا نمان. من آن زمان فکر کردم او حسادت می‌کند؛ ولی الان می‌فهمم که او راهنمایی می‌کرد مرا. یکی دیگر هم بود و گفت شما یک طناب را در نظر بگیر در کویت به جهت خودش می‌چرخد روز به روز باریک‌تر می‌شود؛ ولی در ایران برعکس، بیپچان شاخ و برگت بیشتر می‌شود. برو ایران و اینجا نمان. ولی من نپذیرفتم. رفقا به من می‌گویند آن‌جا بمان راحت! من پاسخ می‌دهم که آن‌جا راحت نیست، والا غربت راحت نیست. برای کسی غربت راحت است که خانواده‌اش کنارش باشند».

در میان ایرانیانی که تابعیت امارات را به دست آورده‌اند، به نظر می‌رسد تمایل به رسمیت شناختن وفاداری به ملت جدید، روابط فراملی با ایران را تضعیف کرده‌است. برخی از خانواده‌های اماراتی ایرانی‌الاصل حتی به نوروز، رایج‌ترین سنت و مسلماً یکی از اصلی‌ترین بردارهای بیان ایرانی بودن، نادیده گرفته شده‌اند، در حالی که هنوز نشانه‌های متمایز خود را در جامعه اماراتی حفظ کرده‌اند. در مقابل، اعضای جوامع تاریخی ایرانی که تابعیت ایرانی خود را حفظ کرده‌اند، روابط فراملی قوی با ایران دارند که در

فعالیت‌هایی از سازمان‌دهی اجتماعی زندگی روزمره آن‌ها تا مشارکت در عرصه سیاسی کشور مشهود است. منشأ و ایجاد شبکه‌های خیریه در هر دوی سواحل خلیج فارس بوده‌اند در اینجا نیز نشانه‌های متمایزی بین دسته‌های مختلف مهاجران، بین ایرانی‌های، باقی می‌ماند که چهارشنبه سوری را در پارکی دور از شهرنشینان یا ایرانی‌های ساکن در کشورهای غربی که خود را شهروند جهان می‌دانند جشن می‌گیرند.

بحث؛ جایگاه دیاسپورای لارستانی در کشورهای حاشیه خلیج فارس

مطابق یافته‌های پژوهش نظرات کلی ایرانیان در خصوص کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و نظرات شهروندان قطری، کویتی، بحرینی درباره ایرانیان در طیف وسیعی، از خصومت کامل (به ویژه از سوی شهروندان این کشورها) تا بی‌اعتمادی و نبود ارتباط نسبی، شکیبایی، احترام و درجه‌ای از گرمی و محبت گسترده است. در بیشتر موارد موقعیت رایج دو طرف، بی‌اعتمادی نسبی است. بسیاری از ایرانیان به‌طور کلی از رفتار اعراب با خودشان گلایه کرده‌اند؛ در حالی که بین رفتار اماراتی‌هایی که اجداد ایرانی داشتند و آن‌ها که عرب بودند، تفاوت قائل می‌شدند. بسیاری از کسانی که پس از سال ۱۹۲۵م. به امارات رسیده‌اند، تا حدود زیادی هویت واقعی خودشان را پنهان می‌کنند یا ناچیز می‌شمردند؛ اما آشکارا مایل‌اند روابط بهتری با ایرانیان مقیم داشته‌باشند. سعید می‌گفت: «وقتی به ادارات دولتی می‌روم و با اماراتی‌های ایرانی‌الاصل برخورد می‌کنم، آن‌ها به همان میزان به ما احترام می‌گذارند و کاملاً به ما کمک می‌کنند. در حالی که وقتی با یک اماراتی کار می‌کنم، اغلب این‌طور نیست». به‌طور کلی، فاصله آشکاری بین بومی‌ها و ایرانیان وجود دارد. مریم تأکید می‌کرد: «از لحاظ شخصی، عرب‌ها خوب‌اند، در تجارت خوب هستند، اما اگر به دلیل نیازشان در تجارت نبود، احتمالاً تعامل و ارتباطی با ما نداشتند»

تصور معمول از تقسیم مهاجران به دوگانه‌ی نخبه و توده‌ی محروم از حقوق اجتماعی و سیاسی، در خصوص واقعیت‌های جایگاه ایرانیان در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس صدق نمی‌کند. همانند هندی‌ها، ایرانیان را نیز در بخش‌های مختلف این جوامع در حال نقش‌آفرینی می‌باشند. با این حال، تمایل خاصی از سوی ایرانی‌ها وجود دارد که در بخش خصوصی کار کنند. در حقیقت، به جز گویشوران فارسی‌دارای تابعیت، بیشتر ایرانیان از کار در بخش عمومی امتناع می‌کنند. به همان اندازه، تمایل شدیدی در ایرانی‌ها وجود دارد که تجارت خودشان را داشته باشند یا در تجارت‌های خانوادگی کار کنند. بدین ترتیب، بیشتر جمعیت ایرانی هنوز هم تصویرگر طبقه تاجران سنتی خلیج فارس هستند و تا حد زیادی در پلکان‌های متوسط به بالای مقیاس درآمدی قرار می‌گیرند. این موقعیت باعث می‌شود آن‌ها تاثیر و روابط بیشتری نسبت به دیگر مهاجران در این جوامع داشته باشند. با این حال، اکثریت گسترده ایرانیان باید احساس تعلق و هویت را درون فضایی از امور موقتی مداوم، تجربه، روایت و اجرا کنند. بدین صورت، چالش‌هایی که ایرانیان با آن مواجه‌اند، تا حدودی با چالش‌های دیگر جوامع مهاجر در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مشترک است.

به‌طور کلی می‌توان گفت ایرانیان با انتخاب خودشان و با تاثیر گرفتن از ساختار محیط اجتماعی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، از دیگر گروه‌ها مجزا هستند و می‌توانند به آسانی انتخاب کنند که تا حدودی مستقل باشند. تعداد افرادی که از استان فارس بودند نیز آن قدر زیاد بود که سطحی از برتری را به وجود می‌آورد و باعث می‌شد که هم شناخته‌شده باشند و هم درون خود جمعیت ایرانیان با یکدیگر در تعامل باشند. این واقعیت می‌توانست دیگر ایرانیان را به احساس طردشدگی سوق دهد. افرادی که از لارستان هستند، سطح‌بندی درونی واضحی را اعمال می‌کنند که به‌طور خاص در استخدام‌ها، تماس‌های تجاری و کنش‌های اجتماعی نمایان است.

حفظ هویت دیاسپورای لارستانی

چارچوب رایجی که در آن شکل‌گیری هویت‌های مهاجران در خانه‌های جدیدشان بررسی می‌شود، مذاکره هویت^۱ است (فرایدمن و راندریا، ۲۰۰۵). کنشی که برای نسل‌های بعد که در کشور میزبان متولد می‌شوند، قوی‌تر می‌شود. اما این مسئله تا حدود زیادی در کشورهای مذکور به دلیل نبود امکان اخذ تابعیت، فاصله بین اجتماعات و بدگمانی ایشان به ایرانیان، متفاوت است. واقعیت ناپایداری پایدار به این معناست که شیوه‌های معمول کندوکاو در مسائل هویت و احساس تعلق، به ویژه شبیه‌سازی و مذاکره هویت، محدودیت‌های خودش را دارد؛ زیرا نبود امکان اخذ حق شهروندی و تمریمد مداوم به اخراج یا تمدید نشدن ویزا، تأثیرات عمیقی بر هویت لارستانی‌ها به‌طور خاص و ایرانیان به‌طور عام دارد. این واقعیت به این معناست که انبوه مطالعات دربارهٔ یکپارچگی و شبیه‌سازی، به ویژه دربارهٔ مهاجران نسل دوم و سوم در کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس، مصداق اندکی دارد. تئوری‌های اولیه شبیه‌سازی^۲ بر این فرض استوار بود که مهاجران تقریباً کاملاً در جامعهٔ میزبان ذوب می‌شوند (گوردون^۳، ۱۹۹۶). بعدها تئوری جدید شبیه‌سازی^۴ بر این باور بود که ممکن است مهاجران در طی جریان یکپارچگی، جامعهٔ میزبان را متأثر کنند در حالی که تئوری شبیه‌سازی چندبخشی^۵ پیشنهاد می‌کند که اجزای مختلف یک جامعهٔ مهاجر به طرز متفاوت و در مقیاس و سرعت متفاوت، در بخش‌های خاصی از جامعهٔ میزبان یکدست خواهند شد و این روند با همهٔ مسائل مربوط به طبقهٔ اجتماعی، رفتارها و فرهنگ آن طبقهٔ خاص، پیشرفت یا پسرفت اجتماعی یا حتی مقاومت در برابر یکسان‌سازی که نتیجهٔ این مسائل است، همراه می‌شود. اجزای شبیه‌سازی چندبخشی در میان برخی از لارستانی‌ها در کشورهای حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس قابل مشاهده است؛ اما به دلیل فشارهایی که بر آن‌ها وجود دارد، همیشه ناقص مانده است (وورال و صالح، ۱۳۹۷: ۲۸).

به عقیدهٔ (داهیندن^۶، ۲۰۱۲) این رویکردهای موجود، شیوه‌ای را که در آن فرآیندهای مشارکت و سبک‌های احساس تعلق در هم می‌پیچند نادیده می‌گیرند، و برای بررسی انواع پویایی که مهاجرت را فراتر از پروسه‌ای یک طرفه می‌برد، ساخته نشده‌اند. انتقادات از مطالعات موجود دربارهٔ شبیه‌سازی برای هرگونه بررسی احساس هویت و تعلق دیاسپورای لارستانی نیز مصداق دارد. نیروی هویت قومی در میان لارستانی بسیار قوی و اغلب کاملاً مشهود است. با این وجود، لارستانی‌ها از شکل‌های غیرقومی تعیین هویت مصون نبودند. هویت لارستانی-ایرانی^۷ مضمون یکدستی است که در شیوه‌های زندگی و تفکر افراد مصاحبه‌شده نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

زمینه‌های مهاجرت پراکندهٔ ایرانیان به غرب از لحاظ اجتماعی، جغرافیایی و سیاسی، متفاوت از مهاجرت دیاسپورای لارستانی به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است. جایی که در آن خطر سکونت همجواری با ایران و ماهیت بستهٔ جامعهٔ آن روندهای بسیار متفاوتی می‌آفریند. مطالعات موجود شبیه‌سازی پرسش‌های مهمی دربارهٔ ماهیت جامعهٔ میزبان در بُعد فرهنگ مطرح می‌کند به ویژه از این دیدگاه که مهاجران در چه نوع فرهنگی قرار است یکدست شوند. این پرسش به‌ویژه وقتی دربارهٔ کشورهای مذکور مطرح

^۱. Identity negotiation

^۲. Early theories of assimilation

^۳. Gordon

^۴. Neo-assimilationist theory

^۵. Segmented assimilation theo

^۶. Dahinden

^۷. دربارهٔ بحث هویت ملی ایرانی، به صالح و وورال (۲۰۱۵) مراجعه کنید. در اینجا استعاره‌های هویت فارسی بالاترین اهمیت را دارد؛ اما ماهیت هویت ملی ایرانیان به گونه‌ای است که حتی فارسی‌زبان‌های غیرقومی نیز احساس تعلق خاطر و وابستگی به هویت ایرانی را دارند که به وضوح با فرهنگ ایرانی آمیخته است. دوری از وطن نیز می‌تواند احساسات هویت ایرانی را تقویت کند.

می‌شود آزاردهنده است؛ کشورهایی که جمعیت شهروندی آن‌ها به شدت کمتر از جمعیت مهاجر است و به صورت جزیره‌ای باقی مانده و به حفظ برتری‌های وسیع خود اهمیت زیادی می‌دهند. اگر طبقه اجتماعی و تعصب نیز به این سطح‌بندی اضافه شود، برای بیشتر مهاجران شبیه‌سازی با فرهنگ شهروندان کشورهای جنوبی خلیج فارس بسیار دشوار می‌شود. در حقیقت نه تنها انتظار چنین عملی از سوی آن‌ها وجود ندارد، بلکه با آنان که می‌کوشند این کار را انجام دهند دشمنی آشکارا به وجود می‌آید. هرچند کشورهای مذکور آشکارا عرب و اسلامی هستند، از بسیاری جهات فضای جهانی واقعی نیز هست که در آن مصرف‌گرایی، نشانه‌های تجاری و سبک‌های زندگی می‌تواند شاخص مهم هویت باشد. همه این عوامل باعث می‌شود تعیین یک فرهنگ غالب که بتوان با آن شبیه‌سازی کرد، مشکل باشد.

شیخ‌نشین‌هایی مانند دبی اغلب بر امتیازات چند فرهنگی خودشان تأکید می‌کنند؛ اما در این کار گاهی تصاویری خلق می‌کنند که لزوماً منعکس‌کننده واقعیات نیست (اپس و دمنژوئت^۱ ۲۰۱۳). در مواجهه با چالش‌های متعدد شکل‌های جدید مهاجرت دولت‌های مذکور تمام تلاش خود را به کار گرفته تا مهاجرت را کنترل کنند؛ درحالی که هرگز در موضوع یکسان‌سازی به‌جز احترام به قانون تمایلی نشان نداده است. از اوایل دهه ۱۹۹۰، سیاسی شدن سیاست‌های مهاجرت که به موجب آن مهاجران با در نظر گرفتن درگیری‌های ژئوپلیتیکی جاری انتخاب می‌شوند، به تقویت رویکرد امنیتی متمرکز در مدیریت مهاجرت کمک کرد. بنابراین، اخراج گسترده فلسطینی‌ها از کویت در سال ۱۹۹۱ (به دلیل حمایت ساف^۲ از صدام حسین)، بهار عربی در سال ۲۰۱۱ (که منجر به ترس از قیام شد)، و متعاقب آن دخالت امارات متحده عربی در درگیری‌های منطقه‌ای باعث مشارکت عملی دستگاه امنیتی در انتخاب مهاجر شده است (مقدم، ۲۰۲۱). این تحول به‌طور طبیعی به سیاست‌هایی منجر شده است که به دنبال جذب ملیت‌های خاص به ضرر سایرین است. برای مثال، سیاست‌هایی که به نفع کارگران آسیایی از جنوب و جنوب شرق آسیا نسبت به کارگران کشورهای عربی خاورمیانه است. علاوه بر این، رویکرد امنیتی به مدیریت مهاجرت، که شامل مکانیسم‌های نظارت و کنترل است، به تصمیم‌گیری اختیاری توسط دولت امارات تبدیل می‌شود. به عنوان مثال، اخراج خودسرانه یا امتناع از صدور مجوز اقامت برای افراد دارای ملیت خاص حسین‌رغم قراردادهای استخدامی ارائه‌شده توسط کارفرمایان، این امر را نشان می‌دهد. سیاسی شدن سیاست‌های مهاجرت و همراهی مهاجران با درگیری‌های منطقه‌ای و به نظارت دقیق بر حضور آن‌ها در خاک امارات منجر شده است که به نوبه خود بر زندگی روزمره آن‌ها تأثیر گذاشته است. بنابراین، در وضعیت تنش‌های سیاسی بین ایران و کشورهای عربی، ایرانی‌های ساکن این کشورها در ترس دائمی از لغو مجوز اقامت یا نبود امکان تمدید آن پس از انقضای مجوز به سر می‌برند.

در سال ۲۰۱۶، مقامات امارات متحده عربی تحقیقی را از محققان مستقر در بریتانیا درباره حضور ایرانیان در امارات با هدف ارزیابی تمریمد امنیتی احتمالی از این ناحیه برای این کشور سفارش دادند. در حالی که مطالعه مزبور به این نتیجه رسید که این حضور ثبات کشور را تمریمد نمی‌کند، اما صرف راه‌اندازی آن تأیید می‌کند که مقامات امارات، ایرانیان امارات را به‌عنوان تحریک‌کننده‌های بالقوه یا ستون پنجم شبکه‌های ایران و شیعه در منطقه می‌دانند. در واقع، از زمان انقلاب ۱۹۷۹، دیاسپورای ایرانی در سراسر جهان مورد سوء ظن قرار گرفته است (صادقی، ۲۰۱۶؛ مباشر، ۲۰۱۸).

^۱. Epps and Demangeot

^۲. سازمان آزادی‌بخش فلسطین

شیوه‌های حفظ هویت

تقریباً همهٔ پاسخ‌دهندگان می‌خواستند به‌طور مفصل دربارهٔ مسئلهٔ هویت لارستانی-ایرانی خود صحبت کنند و بدون استثنا مشتاق بودند به شکلی آن را حفظ کنند. پاسخ‌دهندگان به شیوه‌های عمیقی با حفظ هویت انس گرفته و معتقد بودند این موضوع نیازمند تلاش و توجه مداوم است معمول‌ترین شیوه‌های حفظ هویت از طریق آموزش، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، و داشتن روابط تجاری با گویشوران لارستانی تا حد امکان بود.

مذهب به ندرت به عنوان منبع اولیهٔ هویت دیده می‌شد. اکثر پاسخ‌دهندگان نسبتاً به مذهب معتقد بودند، اما ندرتاً نظرات مذهبی‌ای که اظهار می‌کردند بعد سیاسی داشت. در حقیقت، آن‌طور که حسام می‌گفت «هیچ تبعیضی حسینه شیعیان در امارات وجود ندارد؛ حتی این حق را داریم که حسینیۀ خودمان را داشته باشیم!». ارجاعات به شیعه در شمایل‌نگاری‌های داخل مغازه‌ها، خانه‌ها و ادارات مشهود بود. با این وجود، ارجاعات هویتی که به وسیلهٔ اکثر مصاحبه‌شوندگان استفاده می‌شد، به‌طور کلی به دور از مذهب بود و در عوض بر مسائلی که مرتبط با هویت ایرانی و لارستانی بود تمرکز داشت. به احتمال زیاد دلیل اینکه مذهب زیاد خودنمایی نمی‌کرد این بود که ایرانیان امارات به خوبی از حساسیت‌ها در کشورهای حاشیۀ جنوبی خلیج فارس در قبال اسلام شیعه یا به‌طور کلی اجتماع اسلامی که در آن ایرانیان بیشتر حضور داشته باشند، آگاه بودند. مارا لیچمن^۱ یک پدیدهٔ مشابه را دربارهٔ گروه‌های پراکندهٔ مهاجران لبنانی در سنگال شناسایی می‌کند که بیش از ۹۵ درصدشان مسلمان‌اند، آن‌هم در جامعه‌ای که غالباً مسلمان است. بر طبق نظر او وقتی اسلام به یک محیط اسلامی دیگری وارد می‌شود جنبهٔ ملی و نه صرفاً مذهبی آن در کانون توجه هویت مهاجر قرار می‌گیرد.

در رابطه با حفظ هویت لارستانی، سوالات مصاحبه‌ها بر چند مضمون کلیدی متمرکز بود: تحصیل و استفاده از زبان فعالیت‌های فرهنگی و سفر به ایران. زمان زیادی نیز صرف بررسی هویت‌ها و نظرات حال حاضر لارستانی‌ها شد و از گزینه‌های دیگری مانند تعامل با غیر فارسی‌زبان‌ها، نظراتشان دربارهٔ گروه‌های غیرخودمونی و بحث از مضامین سیاسی استفاده شد. موجی از یک ملی‌گرایی نرم^۲ و غرور عمیق از ایرانی بودن در همهٔ این موضوعات وجود داشت؛ اما بحث همواره به لزوم حفظ و تقویت هویت بازمی‌گشت.

ملی‌گرایی نرم

ایرانیانی که از شهرهای بزرگ ایران یا کشورهای غربی مهاجرت می‌کنند، هنگام ورود به کشورهای حاشیۀ جنوبی خلیج فارس، اغلب از خود می‌پرسند که چگونه می‌توانم در کشوری عربی زندگی کنم. عرب، تصاویری منفی و کلیشه‌ای را در تخیل جمعی ایرانی تداعی می‌کند. با این حال، نه تنها بسیاری از ساکنان این کشورها از دیگر کشورهای عربی هستند، بلکه بخش اعظم جمعیت ایرانی این کشورها نیز از اعراب جنوب ایران تشکیل شده است.

بنیان‌ایدهٔ حفظ این هویت چیزی بود که ما آن را ملی‌گرایی نرم نامیدیم^۳. با این که بسیاری از پاسخ‌دهندگان در ابتدا می‌خواستند از بحث دربارهٔ مسائل سیاسی اجتناب کنند، نهایتاً بحث به این موضوعات ختم می‌شد. اکثر پاسخ‌دهندگان اعتدال‌گرا بودند و بسیاری از آن‌ها از دولت ایران و محمودی‌نژاد (رئیس‌جمهور سابق ایران) به دلیل دشوارتر ساختن موقعیت‌شان در کشورهای مذکور انتقاد

^۱. Leichtman

^۲. Soft nationalism

^۳. در اینجا منظور از ملی‌گرایی نرم، نوعی میهن‌دوستی عمیق است که بنیان یک احساس مطلق برتری فرهنگی است؛ اما شخص آن را ابراز نمی‌کند. این احساس به معنای حمایت سیاسی از حکومتی خاص نیست، بلکه آن‌قدر عمیق است که از سیاست‌های روزمره فراتر می‌رود و شاید بیشترین شباهت را به مثال‌های واتسن دارد (واتسن، ۱۹۹۰).

می‌کردند. با این حال، آن‌ها و افرادی که از بحث مستقیم درباره سیاست امتناع داشتند، به شدت از ایرانی بودن خود احساس غرور می‌کردند. این احساس از سوی ایرانیان دارای تابعیت ایران و افراد که دوتابعیتی به شیوه‌های مشابه و به شکل دقیق و آشکار خود را نشان می‌داد. به این ترتیب، تقریباً در هر مصاحبه‌ای که انجام می‌شد نوعی از ملی‌گرایی نرم حاکم بود. ملی‌گرایی نرم به هیچ وجه به معنی حمایت از دولت ایران، نبود، بلکه یک نوستالژی مشتاقانه بسیار قوی و گسترده بود.^۱ در شکل‌های شدیدتر این ملی‌گرایی نرم به شکل حس برتری بر هر چیز غیر ایرانی می‌شد، به‌ویژه اگر به عرب‌ها مربوط بود که در این صورت به عنوان بدل‌سازی درجه دوم یا ضبط‌شده فرهنگ و سنت‌های ایرانی به وسیله اعراب قلمداد می‌شد. وقتی درباره ایده خلیج عربی از ایرج پرسیدیم، او با سرزنش پاسخ داد: «خلیج، خلیج فارس است، همیشه خلیج فارس بوده‌است. در مدرسه هم از عنوان خلیج فارس استفاده می‌کنند. ما ایرانی هستیم و می‌دانیم که خلیج فارس است. همه جا از لغت خلیج فارس استفاده می‌کنند!».

بیشتر اوقات هم به نظر می‌رسید که لارستانی‌ها می‌خواستند حضورشان را در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس با اشاره به تاریخ طولانی حضورشان در این کشور و مشارکت‌شان در توسعه آن توجیه کنند. در یک سطح فردی، گروه خاصی از پاسخ‌دهندگان می‌خواستند دلیل ترک کردن ایران را توجیه کنند و به نظر می‌آمد از این که ایران نتوانسته فرصت‌ها و سبک زندگی مد نظرشان را فراهم کند تا حدودی شرمسار هستند، گویی این مسئله موجب حقارت شخصی و ملی است که ایران مانند امارات، قطر، کویت و بحرین ثروتمند و حتی پیشرفته نیست ناصر توضیح داد: «من فقط به دلایل مالی این‌جا [امارات] هستم؛ ایران آب و هوا، طبیعت، فرهنگ، غذا و همه چیز بهتر از این‌جا دارد در حالی که دلایل بسیاری از ایرانیان از انتخاب زندگی و کار در امارات، قطر، کویت و بحرین پیچیده‌تر از صرفاً دلایل مالی بود، شکی نیست که فرصت‌های کسب درآمد بیشتر محرک‌های اصلی بودند. بنابراین درک این که ایرانیان چگونه بهترین چیزی را که به نفع‌شان است حساب می‌کنند و چگونه این محاسبات سود را با حفظ هويت شان می‌سنجند موضوع بخش بعدی این پژوهش است.

بنابراین هويت‌های دياسپورای لارستانی ساکن امارات، پیشاپیش و بر اساس تجربه زیسته و موقعیتش در ایران، از ابعاد هويتی چندگانه‌ای برمی‌خیزد که شکاف‌های مهمی با مرکز ایران و ایدئولوژی و ساخت سیاسی حاکم بر آن را آشکار و اثبات کرده است. اما این موضوع نتوانسته به محملی برای واگرایی هويتی این بخش از جمعیت ایران از سایر مردم و نزدیکی و حل شدن یا جذب هويتی ایشان در هر یک از مقاصد دياسپورای ایرانی در حاشیه خلیج فارس مبدل شود. این موضوع حتی در خصوص سایر اعضای دياسپورای در سایر نقاط جهان، حتی در غرب، نیز صادق بوده‌است. امتزاج هويتی گاه حتی به نفع هويت و فرهنگ ایرانی تغییر کرده است؛ به طور مثال در بازی فوتبال بین ایران و آمریکا در بازی‌های جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه، نسل دومی‌ها و ایرانیان مقیم آمریکا با شور و هیجان خاصی برای پیروزی ایران ابراز احساسات می‌کردند. نتایج یک پژوهش درباره کودکان ایرانی مقیم استرالیا نیز نشان می‌دهد که این کودکان ممکن است دارای درجه بالایی از شبیه‌سازی با محیط باشند (قاسمی سیانی، ۱۳۸۳: ۱۵۰)، ولی در عین حال دارای تصور و نگرش مثبتی نیز به فرهنگ قومی و هويت ملی خود می‌باشند. این احساس عمدتاً از شرایط خانوادگی و نیز فضای دوستانه آموزشی در مدارس ایرانی نشئت گرفته است (شارع‌پور، ۱۳۷۹: ۲۱۲).

هويت‌های ترکیبی و امتزاجی سبب تفاوت بین نسل‌های مختلف دياسپورای ایرانی می‌شود که در فضای فرهنگی و فکری دیگری غیر از ایران زیسته و قواعد رفتاری متفاوتی را تجربه کرده‌اند. در این فرایند هويت نسل اول مهاجران که در ایران به دنیا آمده‌اند و دوران فرهنگ پذیری خود را در کشور مبدأ گذرانده‌اند، به شدت متفاوت از هويت نسل دوم مهاجران است. مهاجران نسل

^۱. این یافته با نظرات کلی درباره هويت فرهنگی ایرانی مطابقت دارد (داوران، ۲۰۱۰).

اول خود را کاملاً ایرانی می‌دانند زیرا در ایران به دنیا آمده‌اند و به فرهنگ ایران وابسته هستند آنان مدت زمان زیادی در ایران بوده‌اند. بسیاری از روابط اجتماعی اولیه و نزدیک آنها هنوز در ایران است و نوستالژی بازگشت به ایران دارند (مجید، ۱۹۹۸). در مقابل، مهاجران نسل دوم، در فضایی متکثر و بینابینی، در جامعه میزبان متولد می‌شوند. عده ای از آنان یا هرگز ایران را ندیده‌اند یا تصور بسیار مبهمی از ایران دارند و تعداد افراد ایرانی که می‌شناسند ممکن است بسیار محدود باشد و روابط اجتماعی آنان از آغاز در جامعه مقصد شکل می‌گیرد. در عین حال که فرهنگ ایرانی خانواده آنان را متأثر می‌کنند، این گروه از مهاجران با عناصر فرهنگی جامعه میزبان اجتماعی می‌شوند؛ چنان که می‌توان گفت مهاجران نسل دوم همزمان زیستن در دو فضای فرهنگی جامعه مبدأ و جامعه میزبان تجربه می‌کنند. در این شرایط، نسل دوم مهاجران این امکان را می‌یابند که یا با کنش تک‌ساحتی در جامعه میزبان، به تکوین خود بپردازند یا با استفاده از منابع معرفتی فرارو و تجربه حیطه‌های متمایز فرهنگی و هویتی چندوجهی کسب کنند. هویتی که هم ابعاد هویت ایرانی و هم ابعاد هویت جامعه مقصد را با خود به همراه دارد.

در این دیدگاه هویت اجتماعی مهاجران نسل دوم امری از پیش تعیین شده و مقدم بر تجربه نیست، بلکه هویت مهاجران در نتیجه تأثیر و تأثرها و عملکرد متقابل یک رشته عوامل اجتماعی بر ساخته می‌شود. به عبارت دیگر هویت مهاجران برساخته اجتماعی است که در آن قرار دارند (جنکینز، ۱۳۹۴: ۳۶)؛ اما درکنش‌های روزمره، ایجاد و خلق میشود (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۱۹). همچنین شکل‌گیری هویت در بستر اجتماعی، ایده سیال بودن هویت مهاجران را پدید می‌آورد (برمن، ۱۳۸۲: ۱۹) به این صورت که مهاجران می‌توانند در زمان‌های متفاوت هویت‌های مختلف داشته باشند. علاوه بر این هویت یابی اجتماعی نسل دوم مهاجران، بر پایه اقلیت بودن در جامعه میزبان شکل می‌گیرد و هویت یابی اجتماعی اقلیت‌ها، خود الگوهای متفاوت دارد. فرد مهاجر که اکنون به عنوان اقلیت در جامعه تلقی می‌شود. در محیطی غیر از جامعه مادری بزرگ می‌شود و از این رو تعلق عاطفی او به جامعه مبدأ یا تعلق به مقصد و همانندسازی او با جامعه میزبان در هویت یابی وی بسیار اهمیت می‌یابد (هوارد^۱، ۲۰۰۰).

این گروه از مهاجران با تعلق به عناصر جامعه میزبان یا مادر، تمایز میان خود و دیگری را شکل می‌بخشند. این تمایز، به مهاجران امکان می‌دهد خود را به گروهی مشابه دانسته و ارجاع دهند. همچنین امکان متفاوت بودن مهاجر را با سایر افراد فراهم می‌کند و بسته به اینکه مهاجر نسل دوم خود را به کدام گروه متعلق بداند، مرزبندی‌های معینی را پدید می‌آورد و در نتیجه هویت ویژه‌ای برای نسل دوم خلق می‌شود. در این میان تعلق به مکان جغرافیای ایران، تعلق به زمان تاریخ و وقایع تاریخی تعلقات فرهنگی و زبان فارسی، از جمله ابعادی هستند که در برساختن هویت نسل دوم مهاجران اهمیت دارند. تعلق به هر یک از مؤلفه‌های مرزهای جغرافیایی هم تاریخ پنداری، انتخاب رفتارهای فرهنگی و زبان از این رو اهمیت دارد که ابزار تمایز از گروه‌های دیگر یا وحدت با یک گروه است و به همین دلیل می‌تواند در ساخت هویت نسل دوم مهاجران نقش مهمی ایفا کند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش که بر مبنای گفت‌وگوهای عمیق و مشاهده میدانی در میان مهاجران بازگشته و در رفت‌وآمد از دیاسپورای لارستانی در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس تنظیم شده، نشان می‌دهد که هویت فرهنگی این گروه، واجد لایه‌هایی چندگانه و در حال تحول است. آنچه از روایت‌های زیسته به دست می‌آید، تمایز نسبتاً معناداری میان نسل نخست مهاجران با فرزندان آنان (نسل

^۱. Howard

دوم) در نحوه تجربه و بازنمایی هویت است؛ تمایزی که هم‌زمان بر استمرار پیوندهای فرهنگی و ظهور وضعیت‌های بینابینی دلالت دارد.

هویت فرهنگی اعضای دیاسپورای لارستانی در کشورهای حاشیه خلیج نه در قالب‌های ایستا و ذات‌باورانه، بلکه در بستری از سیالیت، کشاکش‌های گفت‌وگویی و بازتعریف‌های مستمر شکل می‌گیرد. در این میان، مفهوم «مرز»، اعم از مرزهای جغرافیایی، زبانی، دینی و سبک زندگی، به عنوان یکی از محورهای تحلیل، نشان داد که چگونه این افراد در وضعیت «بینابینی»^۱ قرار گرفته و در فرایند کنش‌های روزمره، میان وابستگی به خاستگاه محلی (لارستان) و ضرورت‌های انطباق با جامعه میزبان، هویت خود را مفصل‌بندی می‌کنند.

نسل اول مهاجران، که اغلب در میانسالی یا بزرگسالی به کشورهای عربی منطقه مهاجرت کرده‌اند، همچنان وابستگی عاطفی و ذهنی پررنگی به زادبوم خود دارند. در روایت‌های آنان، ایران نه تنها نقطه عزیمت، بلکه همچنان مرجع اصلی شکل‌گیری معنا و هویت است. آن‌ها خود را موقتی در دیار دیگر می‌دانند؛ حتی پس از چند دهه اقامت و بازگشت به شکل نمادین یا واقعی در ذهن آنان همچنان یک افق زیستن است. در این نسل، زبان فارسی یا گویش محلی، آیین‌ها، روابط خویشاوندی و حافظه تاریخی نقش محوری در بازتولید هویت دارند و تعلق ملی و منطقه‌ای به ایران و لارستان، همچون چتری فراگیر بر تجربه دیاسپورایی ایشان سایه افکنده است.

در مقابل، نسل دوم که عمدتاً در کشورهای میزبان متولد شده یا از سنین پایین در آن محیط‌ها رشد یافته‌اند، واجد تجربه‌ای به مراتب پیچیده‌تر و چندلایه‌تر از هویت نسل اول هستند. آنان اغلب در بستر آموزش، زبان، رسانه و فرهنگ عمومی کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، اجتماعی شده‌اند و تعلق آن‌ها به خاستگاه خانوادگی، اگرچه انکارناپذیر است، اما در قالب‌هایی بازتعریف‌شده و بینابینی بروز می‌کند. این نسل، هم‌زمان در معرض دو میدان معنایی قرار دارد: از یک‌سو با میراث فرهنگی خانوادگی در درون خانه و مناسبات خویشاوندی مرتبط است، و از طرف دیگر در بافتار اجتماعی، زبانی و هویتی جامعه میزبان حضور فعال دارد. بدین‌سان، هویت آنان را می‌توان به مثابه هویت بینابینی^۲ و به قول هومی بابا^۳ هویت ترکیبی^۴ درک کرد؛ هویتی که نه به‌طور کامل به ایران و نه به‌طور کامل به کشور میزبان تعلق دارد، بلکه از دل تنش‌ها، مذاکره‌ها و چانه‌زنی‌های روزمره میان این دو فضا شکل می‌گیرد.

از خلال مشام‌ریمت میدانی در اوز، لار، گراش و خنج همچنین در سفرهای پژوهش‌گر به محل‌های اقامت مهاجران، آشکار شد که نسل دوم، در عین بهره‌گیری از نمادهای فرهنگی زادگاه اجدادی، آن‌ها را اغلب در قالب‌های بازآفرینی‌شده و مبتنی بر مصرف فرهنگی به‌کار می‌گیرند. برای مثال، زبان لارستانی را، در صورت آشنایی یا تسلط، نه به‌عنوان زبان زیستن، بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از تعلق نسبی، در موقعیت‌های خاص مانند گردهمایی‌های خانوادگی یا مراسم سنتی به‌کار می‌برند. همین پویایی در پوشش، موسیقی، غذا و آداب مناسکی نیز قابل مشاهده است. از این منظر، هویت نسل دوم، بیش از آن‌که پیرو سنت‌های فرهنگی پیشین باشد، محصول گفت‌وگوی دائمی میان گذشته و اکنون، میان خاستگاه و موقعیت فحسین است.

گفت‌وگو با کنشگران دیاسپورا در شهرستان‌های لارستان، گراش، خنج و اوز همچنین مهاجران بازگشته یا در رفت‌وآمد، حاکی از آن است که دیاسپورای لارستانی به‌مثابه یک «فضای فرهنگی چندلایه» عمل می‌کند؛ فضایی که در آن عناصر زبانی (فارسی، عربی، انگلیسی)، دینی (تسنن و تشیع)، سبک‌های پوشش، روابط خویشاوندی و شیوه‌های امرار معاش در هم تنیده شده و به تولید

1. in-betweenness

2. liminal identity

3. Homi Bhabha

4. Hybrid identity

نوعی «هویت چندموضوعی»^۱ منجر شده‌اند. این هویت نه‌تنها در برابر سیاست‌های یکدست‌ساز ملی یا فشارهای همگون‌ساز جامعه میزبان مقاومت می‌کند، بلکه در مواردی با بازآفرینی خلاق فرهنگ، نوعی سرمایه اجتماعی و فرهنگی متمایز نیز پدید می‌آورد. در سطح نظری، این داده‌ها نشان می‌دهند که مفهوم دیاسپورای ایرانی در سرزمین‌های حاشیه خلیج فارس را باید به‌مثابه فرایندی پویا و متکثر نگریست؛ فرایندی که در آن هویت نه به‌صورت یکپارچه و یگانه، بلکه در قالب‌هایی چندموضوعی^۲ و برساخت‌گرایانه شکل می‌گیرد. دیاسپورای لارستانی، با قرار گرفتن در دل شبکه‌ای از جابجایی‌ها، قدرت، مناسبات ملی و منطقه‌ای و نظام‌های ارزشی متداخل آن‌ها، به ما می‌آموزد که هویت فرهنگی در عصر جهانی‌شدن و مهاجرت، بیش از پیش به شکل یک امر سیال و پیوسته در حال شدن بروز می‌یابد.

نهایتاً می‌توان به پیامدهای نظری این پژوهش اشاره کرد که به لحاظ تجربی با مسئله بازتعریف مهاجرت در عصر امنیت‌سازی نیز همساز و دم‌خور است. در همین رابطه، این مطالعه سه بینش کلان را پیش می‌کشد:

- امکان مقاومت بدون ادغام: بقای هویتی در فضای خصمانه، نه از طریق تطبیق، بلکه با بازتعریف مرزهای نمادین ممکن است.

- اقتصاد سیاسی هویت: هویت‌سازی مهاجران، در گروهی تعامل پیچیده‌ای میان غرور تاریخی، تعصب نهادی، و تمریمدهای مادی است.

- نقش دولت میزبان در شکل‌دهی به هویت مهاجران: سیاست‌های امنیت‌محور، ناخواسته به تقویت هویت‌های قومی-ملی مهاجران کمک می‌کنند.

این یافته‌ها نه تنها چارچوب‌های موجود در مطالعات مهاجرت را به چالش می‌کشند، بلکه پرسش‌هایی بنیادین درباره امکان همزیستی در عصر افراطی‌گرایی هویتی مطرح می‌کنند.

یکی از جالب‌ترین و غیرمنتظره‌ترین یافته‌ها در این تحقیق میدانی، شباهت‌ها و تفاوت‌های ایرانیانی بود که تنها تابعیت ایرانی داشتند و آن‌ها که دو تابعیتی ایرانی-غربی بودند. بی‌تردید بین این دو گروه تفاوت‌هایی از حیث انواع استخدام، سطوح تحصیلات، فاصله مکانی نسبی محل کار و برنامه‌های زندگی‌شان وجود داشت. با این حال در بسیاری زمینه‌های دیگر، این مهاجران که دارای مشترکات زیادی از لحاظ تابعیت یکسان و هویت اولیه در یک کشور ثالث بودند، شباهت‌های قابل توجهی در درک و واکنش به چالش‌ها و تعصبی که با آن روبه‌رو بودند، نشان می‌دادند. اگر چه از دیدگاه نظری آن‌ها به خاطر نوع ویزای شان سطوح متفاوتی از مصونیت در برابر اخراج و سوءظن را تجربه می‌کردند؛ اما در واقع، آن‌ها نیز بر اهمیت حفظ سرمایه منافع و هویت تاکید داشتند. تفاوت‌های اندکی در شیوه‌های دستیابی به این امریمف بر اساس منابع و راهکارهای موجود وجود داشت، اما امریمف نهایی و درک مسئله و تمریمد مشترک، درونمایه‌های مهمی بودند؛ حتی برای آن دسته از ایرانیان که گزینه بازگشت به اروپا، استرالیا یا آمریکای شمالی را در اختیار داشتند.

همچنین می‌توان برخی پیشنهاد‌های سیاستی کلی را به صورت زیر ارائه کرد:

- برنامه‌های فرهنگی و آموزشی مشترک:

- ایجاد مؤسسه‌ها یا کلاس‌های آموزشی برای نسل‌های دوم و سوم ایرانیان خارج از کشور به منظور آموزش زبان فارسی، تاریخ و فرهنگ لارستانی.

1. multi-positional identity

2. multi-sited

- برگزاری جشنواره‌ها و رویدادهای فرهنگی سالانه در کشورهای حاشیه خلیج فارس با محوریت موسیقی، غذا، صنایع دستی و آداب و رسوم لارستان.
 - شبکه‌سازی و ارتباطات دیجیتال:
 - ایجاد پلتفرم‌های آنلاین (وبسایت‌ها و اپلیکیشن‌ها) برای اتصال لارستانی‌ها در ایران با دیاسپورا در کشورهای همسایه، شامل شبکه‌های تبادل تجربیات شغلی، تحصیلی و فرهنگی.
 - راه‌اندازی گروه‌های مجازی برای نسل‌های مختلف ایرانیان خارج از کشور تا بتوانند با تاریخ و فرهنگ زادگاه خود در تماس باشند.
 - برنامه‌های تبادل و بازدید خانوادگی و حرفه‌ای:
 - تسهیل و تشویق بازدیدهای خانوادگی و فرهنگی کوتاه‌مدت برای آشنایی نسل‌های جوان با لارستان و ایران.
 - ایجاد فرصت‌های تبادل شغلی یا کارآموزی کوتاه‌مدت در لارستان برای جوانان دیاسپورا، به ویژه در حوزه‌های فرهنگی، گردشگری و کسب‌وکار.
 - حمایت از تولید محتوای رسانه‌ای:
 - حمایت از مستندها، برنامه‌های تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی که تاریخ و فرهنگ لارستان را معرفی می‌کنند.
 - تشویق دیاسپورا به تولید محتوای دو زبانه برای تقویت پیوند هویتی و فرهنگی بین نسل‌ها.
 - تشویق سرمایه‌گذاری‌های مشترک اقتصادی و اجتماعی:
 - ایجاد برنامه‌های سرمایه‌گذاری مشترک بین لارستان و ایرانیان مقیم خلیج فارس، مانند پروژه‌های گردشگری، صنایع دستی و کسب‌وکارهای محلی.
 - استفاده از دیاسپورا برای انتقال مهارت و دانش به لارستان و تقویت پیوندهای اقتصادی و فرهنگی.
- در پایان، این پژوهش با تکیه بر روش مردم‌نگاری و تحلیل تجربه‌های زیسته، بر اهمیت توجه به تفاوت‌های نسلی در تحلیل هويت دياسپورايي تأکید دارد. فهم ما از «ایرانی بودن» در مهاجرت، تنها در صورتی می‌تواند جامع و معنادار باشد که این تفاوت‌ها را جدی بگیرد و به فرایندهای بازتعریف هويت، نه به‌عنوان نشانه‌هایی از خودبیبگانگی، بلکه به‌عنوان شکل‌هایی نوین از تعلق، عاملیت و بازآفرینی فرهنگی بنگرد.

منابع

- اکبری خنجی، نظام، (۱۳۸۲)، *مهاجرت و سازگاری: پژوهشی در مورد ایرانیان مقیم امارات متحده عربی*، شیراز: نوید شیراز.
- باستانی، محمد، (۱۳۸۲)، *آشنایان غریب: نمونه ای از زندگی نسل دوم ایرانیان مهاجر در اروپا*، تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
- باقرزاده، فهیمه، (۱۳۹۲)، بررسی گرایش مردم منطقه لارستان به مهاجرت به کشورهای جنوبی خلیج فارس، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.
- برمن، مارشال، (۱۳۸۲)، *تجربه مدرنیته؛ هرآنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، طرح نو.
- جنکینز، ریچارد، (۱۳۹۴)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یارمحمودی، چاپ دوم، تهران: پردیس دانش.
- حجتی، مجید، (۱۳۹۱)، نقش مهاجرین لاری مقیم کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در توسعه زادگاه خود، پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- خزائی، طاهره، (۱۳۹۹)، «ناهمگونی‌های ناهمگرای مهاجرت ایرانی و محدودیت‌های معنایی و نظری دیاسپورا: مورد ایرانی‌های مقیم فرانسه»، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۲۷، شماره ۸۸، بهار، صص ۷۱-۱۰۸.
- رحمت‌بر، حبیب‌الله، (۱۳۸۸)، عوامل اقتصادی-اجتماعی مؤثر بر مهاجرت روستاییان منطقه لامرد به کشورهای حوزه خلیج فارس»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- سعیدی، سعیده، (۱۳۹۸)، «بازنمایی وطن در میان ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی»، علوم اجتماعی، شماره ۸۷، صص ۱۵۴-۱۱۵.
- سکه‌چی، مهناز، (۱۳۹۹)، ایرانیان ساکن لندن؛ غم غربت، ترجمه نسرين حقیقت چالشتري، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مترجمی زبان انگلیسی، اصفهان: دانشگاه اصفهان، دانشکده زبان‌های خارجی.
- شارع‌پور، محمود، (۱۳۷۹)، «بررسی عوامل مؤثر بر شبیه‌سازی ساختاری و فرهنگی کودکان ایرانی در استرالیا» مجموعه مقالات همایش گفت‌مان ایرانیان، تهران: کمیل، صص ۲۰۱-۲۱۴.
- صالح، علم و وورال، جیمز، (۱۳۹۸)، «غرور و تعصب فارسی؛ حفظ هویت و محاسبه سود در میان ایرانیان در امارات متحده عربی»، ترجمه راحله بهادر، منتشرشده در سایت هفت برکه.
- عباسی، ابراهیم و اکبری، شبنم، (۱۳۹۸)، «مهاجران ایرانی در کویت و تأثیر آن‌ها بر روابط دو کشور»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال هشتم، شماره ۲۹، تابستان، پیاپی ۵۹.
- قاسمی، نعمت‌الله، (۱۳۸۷)، *فرهنگ و دانشگاه: منظرهای انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی*، تهران: نالت.
- قاسمی، نعمت‌الله، (۱۳۹۰)، *مردمنگاری سفر: توصیفی انسان‌شناختی از فرهنگ و جامعه امروز غرب*، تهران: آراسته.
- فلیک، اووه، (۱۳۹۹)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- قاسمی سیانی، حسین اصغر، (۱۳۸۳)، «تعاملات فرهنگی ایرانیان مهاجر با جوامع میزبان (بررسی موردی ایرانیان مقیم آلمان)»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۸، تابستان، صص ۱۳۵-۱۶۵.
- قانع‌راد، سید محمدامین، (۱۳۹۶)، *نخبگان دانش: مشارکت یا مهاجرت*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کرسول، جان، (۱۳۹۶)، *پویش کیفی و طرح پژوهش*، ترجمه حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی، تهران: صفار، پاییز.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- میرزایی، حسین، (۱۳۹۹)، «زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی-اجتماعی مهاجران ایرانی در فرانسه»، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۲۷، شماره ۸۸، بهار، صص ۲۵-۷۰.

- وثوقی، منصور، و حجتی، مجید، (۱۳۹۱)، «مهاجران بین الملل، مشارکت کنندگان در توسعه زادگاهی؛ مورد مطالعه شهر لار»، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، بهار، سال چهارم، شماره ۲.
- هاشمی، اسلام، (۱۳۸۵)، بررسی گرایش به مهاجرت مردان ۱۵-۲۹ ساله شهرستن لار به کشورهای حوزه خلیج فارسی و عوامل اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی مؤثر بر آن، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم اجتماعی، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- Abbasian, S. & Müller, D. K. (2019). "Displaced diaspora second-home tourism: an explorative study of Swedish-Iranians and their second-home purchases in Turkey", in: *Tourism*, ISSN 1332-7461, Vol. 67, no 3, p. 239- 252.
- Alinejad, D. & Ghorashi, H. (2015). "From Bridging to Building: Discourses of Organizing Iranian Americans across Generations" in: Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 62-75, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Asghari-Fard, M., and S. Zakia-Hossain, (2017), "Identity Construction of Second- Generation Iranians in Australia: Influences and Perspectives." *Social Identities: Journal for the Study of Race, Nation and Culture* 23(2):126-45.
- Babar, Z., and A. Gardner. (2016), "Circular Migration and the Gulf States." In *Impact of Circular Migration on Human Political and Civil Rights: A Global Perspective*, edited by Carlota Solé, et al., 45-62. New York: Springer International.
- Barth, F. (1969). *Ethnic Groups and Boundaries: The Social Organization of Culture Difference*. Oslo: Universitetsforlaget.
- Brubaker, Roger. (2005). *Diaspora and Ethnicity: Concepts and Intersections*. Cambridge: Harvard University Press.
- Castles, S. (2002). "Migration and Community Formation under Conditions of Globalization." *International Migration Review* 36(4):1143-68.
- Clifford, J. (1994). *Diasporas. Cultural Anthropology*, 9(3), 302-338.
- Cohen, R (2008), *Global Diasporas: An Introduction*, Routledge.
- Dahinden, J. 2012. "Transnational Belonging, Non-ethnic Forms of Identification and Diverse Mobilities: Rethinking Migrant Integration." In *Migrations: Interdisciplinary Perspectives*, edited by Michi Messer, et al., 117-18. Vienna: Springer.
- Davaran, F. 2010. *Continuity in Iranian Identity: Resilience of a Cultural Heritage*. London: Routledge.
- Epps, A., and C. Demangeot. (2013). "The Rainbow of Diversity versus the Rain of Fragmentation: The Futures of Multicultural Marketing in the UAE." *Foresight- The Journal of Future Studies, Strategic Thinking and Policy*, 15(4):307-20.
- Georgakopoulou, A (2006), Thinking Big with Small Stories in Narrative and Identity Analysis, *Narrative Inquiry*, Vol. 16, No. 1.
- Gholami, R. (2016). *Secularism and identity: non-Islamiosity in the Iranian diaspora*. Studies in Migration and Diaspora. Ashgate, Surrey, England and Burlington, VT, USA.
- Gordon, M. 1964. *Assimilation in American Life*. New York: Oxford University Press.
- Grossman, Jonathhan (2019). "Toward a Definition of Diaspora." *Ethnic and Racial Studies*, 42(8): 1263-82.
- Hall, Stuart, (2005). *Critical Dialogues in Cultural Studies*. Edited by David Morely and Kuan-Hsing Chen. London and New York: Routledge.
- Howard, Judith (2000); "Social Psychology of Identity", *Annual Review of Sociology*, Vol 26, PP 367-393.
- Jenkins, R. (2008). *Social Identity* (3rd ed.). London: Routledge.
- Kvale, S & Brinkmann, S (2009), *Interviews: Learning the Craft of Qualitative Research Interviewing*, Sage.
- Leichtman, M. 2010. "Migration, War, and the Making of a Transnational Lebanese Shia Community in Senegal." *International Journal of Middle East Studies* 42(2):271.
- Mahdi, Aliakbar (1998); "Ethnic Identity among Second-generating, Iranian in the United States", *Iranian Studies*, Vol 31, No 1, PP 77-95.
- McAuliffe, C. (2015). *Unsettling the Iranian Diaspora: Nation, Religion and the Conditions of Exile*, in: *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 32-46, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- McAuliffe, C. (2016). *Visible minorities: Constructing and deconstructing the Muslim Iranian diaspora* in: Hopkins, Peter (2016). *Geographies of Muslim Identities, Diaspora, Gender and Belonging*, London: Taylor & Francis.

- Mobasher, M. (2006), "Cultural Trauma and Ethnic Identity Formation among Iranian Immigrants in the United States." *American Behavioral Scientist*, 50(1):100-117.
- Mobasher, M. (2012), *Iranians in Texas: Migration, Politics, and Ethnic Identity*. Austin: University of Texas Press.
- Mobasher, M. M. (Ed.). (2018). *The Iranian diaspora: Challenges, negotiations, and transformations* (First edition). University of Texas Press.
- Modarresi, Y. (2001), "The Iranian Community in the United States and the Maintenance of Persian." *International Journal of the Sociology of Language*, 148:93-115.
- Moghadam, A. (2021), "Iranian Migrations to Dubai: Constraints and Autonomy of a Segmented Diaspora", Working Paper, No. 2021/3, January 2021.
- Moghadam, A. (2013), Un espace social transnational entre les mirats et le sud de l'Iran: Les Khodmouni (Lârestâni) à Dubaï. *EchoGéo*, 25.
- Moghaddari, S. (2015). "Engaging with Social Inequalities: The Stakes of Social Relations among Iranian Migrants", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 105-116, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Mostofi, N. (2003), "Who We Are: The Perplexity of Iranian-American Identity." *Sociological Quarterly* 44(4):681-703.
- Nasehi, V. (2009). *Iranian in migration* (in Persian). Paris: Foroogh-e Iranian Publication.
- Nassehi-Behnam, V. (2000). "Diaspora iranienne en France: changement et continuité", *Cahiers d'étude sur la Méditerranée orientale et le monde turco iranien*, n° 30, juin-décembre 2000, pp. 135-149.
- Sadeghi, S. (2015). "Boundaries of Belonging: Iranian Immigrants and their Adult Children in the US and Germany", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 117-131, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Sadeghi, S. (2015). "Boundaries of Belonging: Iranian Immigrants and their Adult Children in the US and Germany", in: Mohabbat-Kar, R (ed.), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference*, pp: 117-131, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Sadeghi, S. (2016). The Burden of Geopolitical Stigma: Iranian Immigrants and Their Adult Children in the USA. *Journal of International Migration and Integration*, 17(4), 1109-1124.
- Safran, William (2004). "Deconstructing and Comparing Diasporas" in Waltraud Kokot, Khachig Tololyan and Carolin Alfonso. Eds. *Diaspora, Identity and Religion: New Directions in Theory and Research*. London: Routledge.
- Sreberny, A. & Gholami, R. (2019). "The Politics of Diasporic Integration: The Case of Iranians in Britain", in: Tsagarousianou, R. & Retis, J. (Eds.) *The Wiley Handbook of Diasporas, Media and Culture*. Wiley-Blackwell.
- Stryker, S. (2002). *Symbolic Interactionism: A Social Structural Version*. Boston: Wadsworth
- Tavakol, M (2011), "Brain Drain: Problems and Solutions," *Islamic Perspective*, Vol. 8, pp 161-171.
- Vahabi, N. (2008). *Sociologie d'une mémoire déchirée, le cas des exiles iraniens*, Paris: L'Harmattan.
- Vahabi, N. (2011). *La migration Iranienne en Belgique, Une Diaspora iranienne*, Paris: L'Harmattan.
- Vahabi, N. (2012, a). "Genèse De La Diaspora Iranienne En France: Une Analyse Sociohistorique", «*Migrations Société*», 139, 27-45.
- Vahabi, N. (2012, b). *Atlas de la diaspora iranienne*. Paris: Karthala, 2012.
- Watson, M. 1990. *Contemporary Minority Nationalism*. London: Routledge.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی